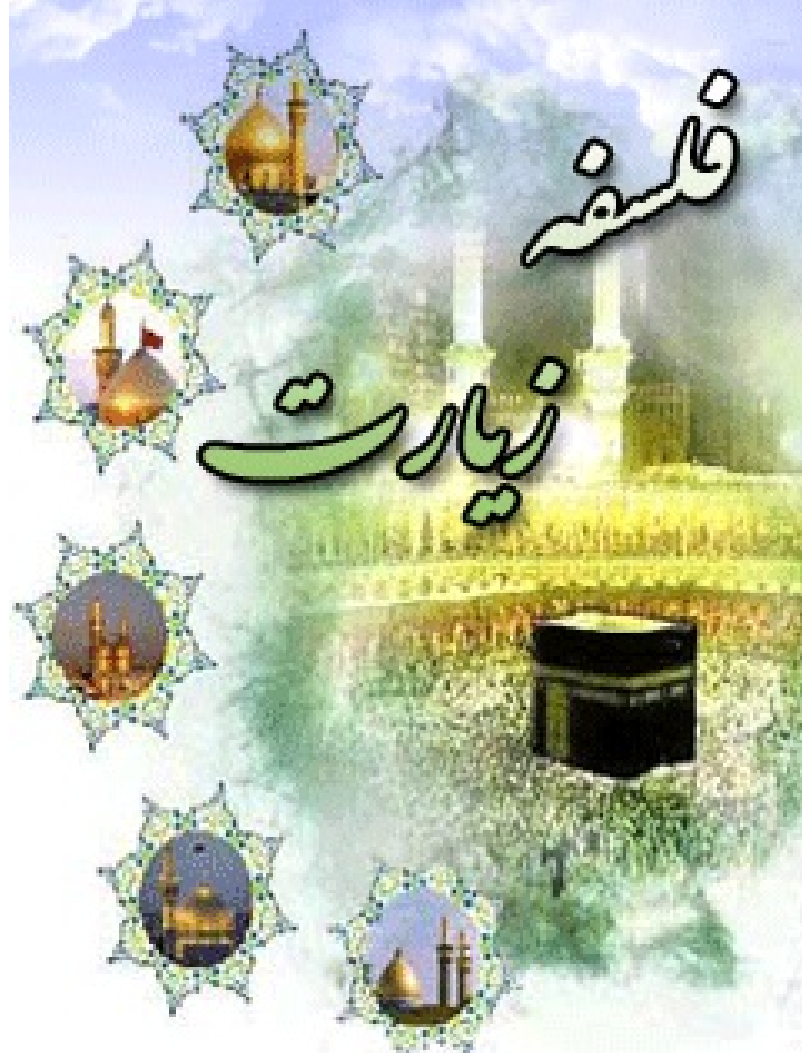


سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فلسفه زیارت

نویسنده:

احمد عابدی

ناشر چاپی:

زائر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	فلسفه زیارت
۷	مشخصات کتاب
۷	سخن ناشر
۸	پیشگفتار
۸	الفصلُ الأوَّلُ
۹	الفصلُ الثانی
۹	الفصلُ الثالثُ
۹	الفصلُ الرابعُ
۱۰	فصل اول
۱۱	فصل دوم
۱۱	فصل سوم
۱۱	فصل چهارم
۱۱	فایده‌های زیارت قبور
۱۲	شرح و تعلیقات رازی
۱۳	تألیفات رازی
۱۳	رساله زیارة القبور وصحت نسبت آن به فخر رازی
۱۳	اعتبار نسخه
۱۴	هدف از تألیف این رساله
۱۴	اهمیت این رساله
۱۵	زیارت قبور از نظر آیات و روایات
۱۸	حکم فقهی زیارت قبور
۲۰	زیارت قبور در آثار فیلسوفان

۲۴	تعليقات بر رساله «زيارت قبور»
۲۴	الفصل الأول : فى ...
۲۶	الثانى قد يعلم نفسه
۲۶	الثالث : القوة العاقلة
۲۶	الرابع : الأفكار والأنظار توجب ...
۲۶	الخامس : النفس تُدرك ...
۲۷	السادس : كل جسم إذا ...
۲۷	السابع : الإنسان يضيف جميع ...
۲۸	الثامن : لو كان محلّ الحياة والعلم و...
۲۸	التاسع : كلّ ما هو سبب للكمال ...
۲۹	العاشر : الله تعالى فرد ...
۲۹	تعليقات فصل دوم
۳۰	تعليقات فصل سوم
۳۰	فى بقاء النفس مع هلاك البدن .
۳۱	وهذا متأكد بنصوص القرآن .
۳۲	تعليقات فصل چهارم
۳۲	الفصل الرابع : فى فوائد لزيارة القبور .
۳۲	الأول : أنّ الإنسان إذا شاهد القبر ...
۳۴	الثانى : أنّ الإنسان يرى من كان ...
۳۵	الثالث : أنّ الإنسان قد يعرف ...
۳۶	الثالث : انّ النفس المفارقة قد حصل ...
۳۷	درباره مركز تحقيقات رايانه‌ای قائمیه اصفهان

فلسفه زیارت

مشخصات کتاب

سرشناسه: عابدی احمد، ۱۳۳۹ -، شارح عنوان و نام پدیدآور: فلسفه زیارت ترجمه و شرح رساله (زیاره القبور) فخر رازی تالیف و تحقیق احمد عابدی مشخصات نشر: قم زائر، ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری: ۱۳۸ ص نمونه شابک: بها: ۲۵۰۰ ریال یادداشت: عربی - فارسی یادداشت: کتابنامه ص ۱۳۵ - ۱۲۹؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان دیگر: زیاره القبور. شرح موضوع: فخر رازی محمدبن عمر، ۵۴۴؟ - ۶۰۶ق زیاره القبور -- نقد و تفسیر موضوع: گورها و گورستانها -- زیارت موضوع: زیارتگاهها شناسه افزوده: فخر رازی محمدبن عمر، ۵۴۴؟ - ۶۰۶ق زیاره القبور. شرح رده بندی کنگره: BP۲۲۶/۷/ف۳ز۹۰۲۱۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶ شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۴۰۵۹

سخن ناشر

معارف الهی و مفاهیم اخلاقی و عقیدتی اسلام، پرورش استعدادهای درونی و ظهور و به فعلیت رسانیدن آنها در جهت کمال نهایی انسان و رسیدن به قرب الهی را منظور نظر دارد. برای شکوفایی استعدادها و نیل به کمال حقیقی، مطالعه در امیال فطری انسان و جهت گیری کلی آنها امری ضروری است تا انسان به خداوند متعال تقرب جوید. هر عاملی که دل را از یاد خدا غافل و از درگاه او منحرف گرداند، وسیله ایجاد بُعد و دوری از خداست و هر عاملی که دل را با یاد خدا آشنا و بسوی درگاه او کند، وسیله ایجاد تقرب به خداوند متعال است. از اینرو عبادت اصیل وبالذات، توجّه دل بسوی خدا است و لذا آنچه در عبادت اصل است، توجه قلبی به ساحت قدس الهی است و تمامی اعمالی که به قصد قربت و به نیت عبادت و بندگی خدا انجام می گیرد، همگی عبادات بالعرض است، یعنی عبادت بودن آنها بستگی به نیت وانگیزه انسان داشته و منوط به اقبال دل بسوی درگاه الهی است. وقتی انسان به وظیفه بندگی عمل کند و به تمام معنی خود را در معلوکیّت خدا درآورد و دل را تسلیم حق کند، در این صورت خداوند نیز او را به بندگی می پذیرد و به مقام «ولایت الهیه» نایل می سازد. حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) که از قهرمانان وادی عبودیت است در مقام مناجات با حضرت ربوبی عرض می کند: «إِلَهِی کَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ أَتَكُونَ لِي رَبًّا» (۱). «پروردگارا این عزّت برای من بس که بنده تو باشم و این افتخار برایم کافی است که تو ربّ و مالک من باشی». کسی که در مقام بندگی به عبادت خدا می پردازد، در تمام مراحل زندگی و حتّی در جزئیات اعمال و رفتار نیز بر طبق رضای خدا و مطابق خواست او عمل می کند، یعنی کلیّه اعمالی که انجام آنها موجب رضای حق است، بجا می آورد و از اعمالی که موجب ناخشنودی اوست، پرهیز کند. همچنین لازم است علاوه بر نیت خالص، شیوه عمل نیز مقبول حضرت احدیّت باشد، تا نتایج معنوی آن عاید انسان گردد. قرآن کریم، سیره نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) و سلوک علمی و عملی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) برترین الگوهای دین در عمل به احکام و عبادات برای رسیدن به ملکات فاضله اخلاقی هستند. آنان به چه طریقی یاد خدا را در دل زنده نگاه داشتند تا به مقام انقطاع الی الله رسیدند؟ و چه راهی را برای پیروان خود عنوان نمودند؟ پاورقی (۱) «بحار الانوار»، ج ۷۷، ص ۴۰. یکی از راههای تقرب به خداوند و تعالی روح و ارتقاء نفس به مدارج عالی کمال، زیارت مشاهد مشرفه و آرامگاه پیشوایان دین است که به مقام ولایت الهیه نایل آمده‌اند. این سلوک عملی در طی روایات عدیده‌های از سوی رهبران دینی مورد تأکید قرار گرفته و ارباب فضل و کمال این احادیث نورانی را در مجموعه‌های مستقلی چون «کامل الزیارات» فراهم آورده‌اند. همانگونه که حکماء و فلاسفه الهی نیز این سلوک عملی را با براهین عقلی مورد عداقه قرار داده و با تألیف و تدوین رساله‌های مستقل و یا بررسی آن در ضمن آثار فلسفی و عرفانی از رابطه اصیل عقل و دین و ارتباط مبانی نظری و عملی

معارف دینی با عقل پرده برداشته اند. این اثر که به پیشگاه ارباب فضل تقدیم میشود، تصنیفی از فخر رازی در باب زیارت آرامگاههای بزرگان دین است که نسخه منحصر بفرد آن به نفایس مخطوطات آستانه قدس فاطمی حضرت معصومه (علیها السلام) تعلق دارد و استاد فاضل و محترم حوزه و دانشگاه محقق ارجمند جناب حجة الاسلام والمسلمین احمد عابدی علاوه بر تصحیح و ترجمه رساله، به شرح و توضیح آن پرداخته و دیدگاههای مختلف دانشمندان اسلامی را یادآور شده است. توفیقات روز افزون ایشان را از خداوند متعال خواستاریم. در پایان از حسن توجه و عنایت مقام محترم تولیت حضرت آیه الله مسعودی خمینی و معاونت محترم آستانه مقدسه جناب آقای حسین فقیه میرزائی در نشر معارف و فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) قدردانی میشود.

پیشگفتار

احترام به بزرگان و رهبران دین در نهاد و سرشت هر شخص متدین و آزادهای وجود دارد، به این جهت پیش از اسلام و پس از آن همیشه قبور صالحان و اولیای الهی مورد توجه خاص و زیارت مردم بوده است. و تا قرن یازدهم هجری در این مسأله هیچ اختلافی بین شیعه و اهل سنت وجود نداشته است. و هر دو کتابها و رساله هائی در این موضوع نگاشته اند. برخی از این آثار به جنبه های نقلی مسأله پرداخته و آداب زیارت و کیفیت آن را با استناد به احادیث و آثار بیان کرده اند، و تعداد انگشت شماری نیز به بحثهای عقلی آن پرداخته و با نگاهی فیلسوفانه آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند. یکی از این آثار رساله ارزشمند «زیارة القبور» امام فخر الدین رازی است. این رساله از آن جهت که مؤلفش سنی مذهب و امام المشککین بوده و در هر مسأله عقلی دچار شک و تردید شده اما در این مسأله هیچ تردیدی به خود راه نداده و آن را مورد بحث عقلی و فلسفی قرار داده است از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در قرن یازدهم هجری محمد بن عبد الوهاب پدید آمد و در شک و تردید گوی سبقت را از فخر رازی ربوده و این مسأله را مورد انکار قرار داد، و تصور نمود که زیارت قبور از اختصاصات شیعیان است. شاید اگر او این رساله را که از دانشمندان بزرگ خودشان است دیده بود گرفتار این انحرافات نمی گردید. تنها نسخه خطی این رساله در کتابخانه آستانه مقدسه حضرت سنی فاطمه معصومه سلام الله علیها ضمن مجموعه ای به شماره ۵۱۵ نگهداری می شود، و با تفحص زیاد نتوانستم نسخه دیگری از آن بدست آورم، به همین جهت آن را بر اساس تنها نسخه موجود - که از نفائس مخطوطات این کتابخانه است - تصحیح و ترجمه و شرح نموده و به محضر انور ولی نعمت خود دختر باب الحوائج الی الله سلام الله علیهما تقدیم می دارم. در اینجا بر خود لازم می دانم از زحمات و همکاری مدیریت محترم امور فرهنگی آستانه مقدسه برادر بزرگوارم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای عباسی، و نیز مسئول محترم کتابخانه حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا احمدیان - در تهیه نسخه و چاپ و نشر این کتاب - تشکر و قدردانی نمایم. احمد عابدی محرم الحرام ۱۴۱۸ هـ. رِسَالَةُ «زِيَارَةِ الْقُبُورِ» لِلْإِمَامِ فَخْرِ الدِّينِ الرَّازِيِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ قَالَ الْإِمَامُ الرَّازِيُّ (قدس سره): هَذِهِ رِسَالَةٌ فِي فَوَائِدِ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، مُشْتَمِلَةٌ عَلَى أَرْبَعَةِ فُصُولٍ.

الفصل الأول

فِي بَرَاهِينِ إِثْبَاتِ النَّفْسِ النَّاطِقَةِ، وَهِيَ عَشْرَةُ الْأَوَّلِ: الشَّخْصُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ بَاقٍ، وَلَا شَيْءَ مِنْ أَجْزَاءِ الْبَدَنِ بَاقٍ، بِدَلِيلٍ أَنَّ الْبَدَنَ يَتَوَلَّدُ مِنَ الْمَنِيِّ وَدَمِ الطَّمْثِ، وَهُمَا حَارَّانِ رَطْبَانِ. وَالْحَرَارَةُ إِذَا اجْتَمَعَتْ مَعَ الرُّطُوبَةِ تَحَلَّلَتْ مِنْهُ أَجْزَاؤُهُ، فَلِهَذَا اخْتِاجُ الْبَدَنِ إِلَى الْغَذَاءِ لِيَقُومَ بِدَلِّ مَا يَتَحَلَّلُ وَقْتًا فَوْقًا. فَأَجْزَاءُ الْبَدَنِ غَيْرُ بَاقِيَةٍ. يُنتِجُ مِنَ الشَّكْلِ الثَّانِي: أَنَّ الشَّخْصَ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ غَيْرُ الْبَدَنِ. الثَّانِي: قَدْ يَعْلَمُ نَفْسُهُ حَالَهُ كَوْنِهِ غَافِلًا - عَنْ جَمِيعِ الْأَجْسَامِ، خُصُوصًا عَنْ بَدَنِهِ. وَالْمَعْلُومُ غَيْرُ مَا لَيْسَ بِمَعْلُومٍ. الثَّالِثُ: الْقُوَّةُ الْعَاقِلَةُ أَعْنَى النَّفْسِ النَّاطِقَةِ تَكْمُلُ بَعِيدَ الْأَرْبَعِينَ، وَجُمْلَةُ الْبَدَنِ تَضَعُفُ بَعِيدَ الْأَرْبَعِينَ، فَالْقُوَّةُ الْعَاقِلَةُ غَيْرُ بَدَنِيَّةٍ. الرَّابِعُ: الْأَفْكَارُ وَالْأَنْظَارُ تُوجِبُ الْحَرَارَةَ

وَالْيُوسُفَ ، وَهُمَا مُفْسِدَانِ لِلْبَدَنِ ، وَالْأَفْكَارُ أَسْبَابٌ لِحُصُولِ الْعُلُومِ الْكَسْبِيَّةِ ، وَهِيَ سَبَبٌ كَمَالِ النَّفْسِ . فَالنَّفْسُ غَيْرُ الْبَدَنِ . الْخَامِسُ : النَّفْسُ تُدْرِكُ وَتَسْتَحْضِرُ صُورَ الْجِبَالِ وَالْبَحَارِ ، وَهَذِهِ الصُّورُ لَا بُدَّ لَهَا مِنْ مَحَلٍّ تَرْتَسِمُ فِيهِ ، وَيَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْمَحَلُّ جِسْمًا حَيًّا ، لِأَنَّ الْعَظِيمَ لَا يَقْبَلُهُ الصَّغِيرُ . فَوَجِبَ أَنْ لَا تَكُونَ النَّفْسُ جِسْمًا وَلَا جِسْمَانِيًّا . السَّادِسُ : كُلُّ جِسْمٍ إِذَا قَبِلَ صُورَةً وَشَكْلًا لَا يَقْبَلُ مَعَهُ صُورَةً أُخْرَى ، وَالنَّفْسُ إِذَا قَبِلَتْ صُورَةً صَارَتْ سَبَبًا لِاسْتِعْدَادِ قَبُولِ صُورٍ أُخْرَى بِسُهُولَةٍ . فَالنَّفْسُ لَيْسَتْ بِجِسْمٍ . السَّابِعُ : الْإِنْسَانُ يُضَيِّفُ جَمِيعَ أَعْضَائِهِ إِلَى نَفْسِهِ ، فَيَقُولُ : قَلْبِي وَدِمَاغِي وَيَدَيَّ ، وَالْمُضَافُ إِلَيْهِ غَيْرُ الْمُضَافِ . فَهِيَ مُغَايِرَةٌ لِلْبَدَنِ وَأَعْضَائِهِ . الثَّامِنُ : لَوْ كَانَ مَحَلُّ الْحَيَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ هُوَ الْجِسْمُ لَكَانَ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ حَيَاءٌ وَعِلْمٌ وَقُدْرَةٌ ، فَيَلْزَمُ أَنْ لَا يَكُونَ الْإِنْسَانُ الْوَاحِدُ وَاحِدًا ، بَلْ أَحْيَاءٌ وَعُلَمَاءٌ وَقَادِرِينَ . وَذَلِكَ بَاطِلٌ مَرْدُودٌ . وَعَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ يَصِحُّ اتِّصَافُ أَحَدِ الْجُزْئَيْنِ بِالْعِلْمِ وَالْآخَرِ بِالْجَهْلِ . فَيَلْزَمُ كَوْنُ الْإِنْسَانِ الْوَاحِدِ عَالِمًا جَاهِلًا بِشَيْءٍ وَاحِدٍ مَعًا ، أَوْ يَقُومُ بِكُلِّ الْأَجْزَاءِ عِلْمٌ وَاحِدٌ وَقُدْرَةٌ وَاحِدَةٌ . فَيَلْزَمُ قِيَامُ الصِّفَةِ الْوَاحِدَةِ بِالْمَحَالِّ الْكَثِيرَةِ ، وَهُوَ مُحَالٌ . فَتَبَتَ أَنَّ مَحَلَّ هَذِهِ الصِّفَاتِ لَيْسَ هُوَ الْجِسْمُ . التَّاسِعُ : كُلُّ مَا هُوَ سَبَبٌ لِكَمَالِ النَّفْسِ فَهُوَ مُوجِبٌ لِنُقْصَانِ الْبَدَنِ ، مِثْلُ الرِّيَاضَةِ ، فَإِنَّهَا تُفِيدُ كَمَالَ النَّفْسِ وَضَعْفَ الْبَدَنِ ، وَكَمَلُ النَّوْمِ فَإِنَّ عِنْدَهُ يَنْعَطِلُ الْبَدَنُ وَتَطْلُعُ النَّفْسُ الطَّاهِرَةُ عَلَى الْغَيْبِ . وَكُلُّ مَا هُوَ سَبَبٌ لِكَمَالِ الْبَدَنِ فَهُوَ مُوجِبٌ لِنُقْصَانِ النَّفْسِ ، كَالْأَكْلِ الْكَثِيرِ ، فَإِنَّهُ يَقْوِي الْبَدَنَ وَيَمْنَعُ النَّفْسَ عَنِ الْفَهْمِ ، كَمَا قَالَ أَفْلَاطُونُ : «الْبَطْنَةُ تُذْهِبُ الْفِطْنَةَ» . الْعَاشِرُ : اللَّهُ تَعَالَى فَزَدَ فَالْعِلْمُ بِهِ فَزَدَ ، فَالْعَالِمُ بِهِ فَزَدَ . وَكُلُّ جِسْمٍ لَيْسَ بِفَزَدٍ ، فَالْعَالِمُ بِاللَّهِ وَبِمَا هُوَ فَزَدٌ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِيهِ .

الفصل الثاني

النَّفْسُ عَالِمَةٌ بِالْجُزْئِيَّاتِ ، لِأَنَّهُ يَصِحُّ أَنْ يُقَالَ : هَذَا الشَّخْصُ إِنْسَانٌ ، وَصَاحِبُ هَذَا التَّصَدِيقِ أَنَّمَا يَحْكُمُ عِنْدَ تَصَوُّرِ الطَّرْفَيْنِ ، فَهُوَ عَالِمٌ بِالْجُزْئِيِّ وَالْكُلِّيِّ . فَإِنْ قِيلَ : لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ إدْرَاكُ النَّفْسِ لِلْجُزْئِيَّاتِ يَتَوَقَّفُ عَلَى سَلَامَةِ هَذِهِ الْآلَاتِ الْجَسَدَانِيَّةِ ؟ قُلْنَا: إدْرَاكُهَا حَاصِلُهُ عِنْدَ النَّوْمِ ، مَعَ أَنَّ الْمَشَاعِرَ الْجِسْمَانِيَّةَ مُعْطَلَةٌ.

الفصل الثالث

فِي بَقَاءِ النَّفْسِ مَعَ هَلَاكِ الْبَدَنِ وَذَلِكَ لِأَنَّ النَّفْسَ جَوْهَرًا مُغَايِرًا لِلْبَدَنِ ، وَقَدْ بَيَّنَّا : الْأَجْزَاءَ الْبَدَنِيَّةَ مُتَبَدِّلَةً ، مَعَ أَنَّ النَّفْسَ بَاقِيَةً . فَتَبَتَ أَنَّ النَّفْسَ لَا حَاجَةَ لَهَا فِي ذَاتِهَا وَلَا فِي بَقَائِهَا إِلَى الْبَدَنِ ، فَهِيَ لَا تَمُوتُ بِمَوْتِ الْبَدَنِ . وَهَذَا مُتَأَكِّدٌ بِنُصُوصِ الْقُرْآنِ ، أَمَا فِي السَّعَادَةِ فَكَقَوْلِهِ تَعَالَى : (لَا تَحْزَنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (١) ، وَقَوْلِهِ تَعَالَى : (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ) (٢) . وَأَمَا فِي الْأَشْيَاءِ فَكَقَوْلِهِ تَعَالَى : (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا) (٣).

الفصل الرابع

فِي فَوَائِدَ لِرِيَازَةِ الْقُبُورِ وَهِيَ قَدْ تَعَوَّدُ إِلَى الزَّائِرِ ، وَقَدْ تَعَوَّدُ إِلَى الْمَزُورِ . أَمَا الْفَوَائِدُ الْعَائِدَةُ إِلَى الزَّائِرِ فَثَلَاثٌ : الْأَوَّلُ : أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا شَهِدَ الْقَبْرَ يَذْكُرُ أَحْوَالَ الْمَيِّتِ ، وَعَلِمَ أَنَّهُ كَانَ فِي غُرُورِ الدُّنْيَا ثُمَّ مَاتَ ، وَبَقِيَتِ السَّعَادَةُ وَذَهَبَتِ اللَّذَاتُ . فَيَعْرِفُ أَنَّ حَالَهُ تَكُونُ كَذَلِكَ . فَيَصِيرُ ذَلِكَ زَاجِرًا عَنِ حُبِّ الدُّنْيَا الثَّانِي : أَنَّ الْإِنْسَانَ يَرَى مَنْ كَانَ عَالِمًا زَاهِدًا ، وَيَرَى النَّاسَ يَرْغَبُونَ فِي زِيَارَةِ قَبْرِهِ ، فَكَأَنَّهُ لَمْ يَمُتْ . وَمَنْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا إِذَا مَاتَ فَإِنَّهُ لَا يَزُورُهُ أَحَدٌ ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَضِيلاً . فَيَعْلَمُ أَنَّ الرَّغْبَةَ فِي الدُّنْيَا هِيَ الَّتِي أَعْطَتْ الْقُرْبَ فِي حَيَاةِ الدُّنْيَا ، فَكَيْفَ فِي الْآخِرَةِ ؟ ! وَإِذَا كَانَ أَمْرُ الدُّنْيَا يُعْطَى الْبُعْدُ فِي الدُّنْيَا فَكَيْفَ فِي الْآخِرَةِ ؟ ! ! وَلِهَذَا يَرْغَبُ الْإِنْسَانُ فِي طَلَبِ الدِّينِ وَيَعْرِضُ عَنِ الدُّنْيَا ، وَلِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ . الثَّالِثُ : أَنَّ الْإِنْسَانَ قَدْ يَعْرِفُ بِالذَّلِيلِ كَوْنَ الْخَلْقِ مَقْهُورِينَ تَحْتَ قَهْرِ الرُّبُوبِيَّةِ ، لَكِنَّهُ مَعَ ذَلِكَ يُشَاهِدُ الْمُلْكَ وَالْقُدْرَةَ وَالْمَالَ وَالْجَاهَ ، فَيَصِيرُ هَذِهِ الْمُشَاهِدَةُ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا عَرَفَ مِنْ كَوْنِ الْخَلْقِ

مَقْهُورِينَ تَحْتَ قَهْرِ الرُّبُوبِيَّةِ . فَإِذَا شَاهَدَ الْمَيِّتَ طَائِقَ الْجِسِّ وَالْعَقْلُ ، فَيَتَأَكَّدُ تِلْكَ الْمَعَارِفُ الْعَقْلِيَّةُ وَتَكْمُلُ تِلْكَ الْجَلَايَا . پاورقی (۱)

آل عمران : ۳/۱۶۹ . (۲) الفجر : ۸۹/۲۸ . (۳) غافر : ۴۰/۴۶ . وَأَمَّا الْفَوَائِدُ الْعَائِدَةُ إِلَى الْمَزُورِ فَثَلَاثٌ أَيْضًا : الْأَوَّلُ : أَنَّ نَفْسَ الزَّائِرِ إِذَا اسْتَكْمَلَتْ عِلَاقَتَهَا مَعَ نَفْسِ الْمَزُورِ فَإِذَا تَضَرَّعَ الزَّائِرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَحَالَ تَضَرُّعِهِ يَزُولُ عَنِ الْقَلْبِ الْحُبُّ الْجِسْمَانِيَّةُ ، وَيَتَجَلَّى مِنْهُ أَنْوَارُ الْجَمَالِ وَالْجَلَالِ . فَإِذَا كَانَتْ نَفْسُهُ قَوِيَّةَ التَّعَلُّقِ بِنَفْسِ الْمَيِّتِ يَنْعَكِسُ تِلْكَ الْأَنْوَارُ الْفَائِضَةُ إِلَى رُوحِ الْمَيِّتِ كَمَا يَنْعَكِسُ شُعَاعُ الشَّمْسِ مِنَ الْمَاءِ إِلَى مَوْضِعٍ مَخْصُوصٍ مِنَ السَّقْفِ . الثَّانِي : أَنَّ النَّفْسَ الْمَفَارِقَةَ إِذَا كَانَتْ كَامِلَةً صَافِيَةً ثُمَّ تَعَلَّقَتْ نَفْسُ الزَّائِرِ بِتِلْكَ النَّفْسِ الْقُدْسِيَّةِ صَارَتْ النَّفْسَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمَرَاتَيْنِ الْمُقَابِلَتَيْنِ ، وَإِذَا أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِمَا فَيَنْعَكِسُ الشُّعَاعُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى الْأُخْرَى ، وَيَتَجَلَّى فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَا يَتَجَلَّى فِي الْأُخْرَى . وَإِلَيْهِ أَشَارَ قَوْلُهُ تَعَالَى : (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (۱) . الثَّالِثُ : أَنَّ النَّفْسَ الْمَفَارِقَةَ قَدْ حَصَلَ لَهَا مِنَ التَّجَلِّي مَالَمَ يَحْصُلُ لِلنَّفْسِ الْمَشْغُورَةِ بِالْبَدَنِ ، لِأَنَّ الْمَعَارِفَ تَصِيرُ مُنْجَلِيَّةً بَعِيدَ مُفَارِقَةِ النَّفْسِ وَالنَّفْسُ الْمَقَارِبَةُ قَدْ حَصَلَ لَهَا وَقْتُ الزِّيَارَةِ حَسَبَ التَّضَرُّعِ پاورقی (۱) الواقعة : ۵۶/۹۰ - ۹۱ . وَالتَّوَجُّهُ مِنَ الْكَمَالَاتِ الْكَسْبِيَّةِ مَالَمَ يَحْصُلَ لِلنَّفْسِ الْمَفَارِقَةِ . ثُمَّ إِنَّ النَّفْسَ الْمَفَارِقَةَ قَدْ عَرَفَتْ أَنَّهَا عَارِفَةٌ بِالْجُزْئِيَّاتِ ، فَيَبْقَى لَهَا تَعَلُّقٌ شَدِيدٌ مَعَ تِلْكَ الْأَجْزَاءِ الثَّرَائِيَّةِ فَإِذَا قَرَّبَ الْإِنْسَانُ الْحَيُّ مِنْ تِلْكَ الْأَجْزَاءِ الثَّرَائِيَّةِ ثُمَّ صَارَتْ النَّفْسَانِ الْمُتَعَلِّقَتَانِ بِتِلْكَ الْأَجْزَاءِ الثَّرَائِيَّةِ ، وَيَحْصُلُ بِسَبَبِ ذَلِكَ مُنَاسِبَةٌ ، فَيَفِيضُ مِنَ الْمَفَارِقَةِ عَلَى الْحَيِّ شَيْءٌ مِنَ الْأَنْوَارِ . وَاللَّهُ الْهَادِي ، تَمَّتْ . ترجمه متن رساله : این رساله «زیارت قبور» امام فخر الدین رازی است بنام خداوند رحمان رحیم واز او کمک می طلبیم امام رازی - که باطنش مقدس باد - گوید : این رساله‌ای است در بیان فایده‌های زیارت قبور ، ودارای چهار فصل است :

فصل اول

ده برهان برای اثبات نفس ناطقه ذکر می شود اول : هر شخصی از آن جهت که اوست باقی است . ولی هیچیک از اجزاء بدن باقی نیستند - زیرا بدن از منی و خون پلیدی پدید می آید، و این دو گرم و مرطوب هستند . و هرگاه حرارت و رطوبت یک جا جمع شوند مقداری از اجزاء آن تحلیل رفته، و تبدیل به بخار می گردد. به همین جهت است که بدن احتیاج به غذا داشته تا جایگزین آنچه اندک اندک از آن تحلیل رفته است گردد . بنابر این اجزاء بدن باقی نمی مانند - از این صغری و کبری طبق شکل دوم این نتیجه بدست می آید که : «شخص از آن جهت که اوست غیر از بدن است» . دوم : گاهی انسان از همه اجسام و حتی از بدن خود غافل است ، در حالیکه علم به نفس خود دارد . و آنچه معلوم است غیر از آن چیزی است که معلوم نیست . سوم : نیروی تعقل کننده - مقصودم نفس ناطقه است - پس از چهل سال کامل می‌گردد ، در حالیکه بدن پس از چهل سال رو به ضعف می گذارد . پس نیروی تعقل کننده غیر از بدن است . چهارم : مطالعه و فکر سبب حرارت و ییوست بوده ، و بدن را فاسد می نمایند . در حالیکه فکر سبب بدست آوردن علوم کسبی و کمال نفس می باشد . پس نفس غیر از بدن است . پنجم : نفس تصویر کوهها و دریاها را درک کرده و آنها را نزد خود احضار می نماید ، و این صورتهای محلی می خواهند که در آن نقش بندند، و ممکن نیست که آن محل جسمانی باشد ، زیرا جسم کوچک نمی تواند جسم بزرگ را بپذیرد . پس باید نفس ، جسم و جسمانی نباشد . ششم : هر جسمی هرگاه شکل یا صورتی را بپذیرد نمی تواند همزمان با آن پذیرای صورت دیگری باشد . در حالیکه نفس هرگاه صورتی را بپذیرد آمادگی پیدا می کند که صورتهای دیگر را به آسانی بپذیرد ، پس نفس مادی نیست . هفتم : انسان همه اعضای خود را به خود نسبت می دهد ، مثلاً می گوید : «قلب من» ، «مغز من» ، «بدن من» ، و آنچه به او نسبت داده شده غیر از آن چیزی است که نسبت داده شده است . پس نفس چیزی غیر از بدن و اعضای اوست . هشتم : اگر جسم محلّ حیات و علم و قدرت باشد لازم می‌آید که برای هر کدام از اجزای او حیات و علم و قدرت باشد ، و لازم آید که یک انسان یک انسان نبوده ، بلکه یک انسان چند حیات و چند علم و چند قدرت باشد . و این باطل و مردود است . علاوه بر آنکه لازم می آید که یک جزء انسان دارای علم و جزء دیگر

دارای جهل باشد. پس لازم آید که یکانسان در آن واحد عالم و جاهل به یک چیز باشد. یا آنکه یک علم و یک قدرت قوامش به تمام اجزاء باشد، پس لازم آید که یک صفت به محلّهای زیاد قیام داشته باشد، و این محال است. پس ثابت شد که: جسم محلّ این صفات نیست. نهم: هر چه سبب کمال نفس است سبب ضعف بدن می باشد. مثلاً ریاضت باعث کمال نفس و ضعف است، و همانند خواب که هنگام آن بدن تعطیل شده ولی نفس پاک مطلع بر غیب خواهد شد. و هر چه سبب قوت بدن باشد موجب ضعف نفس است، مثلاً خوردن زیاد بدن را تقویت کرده ولی نفس را از فهم باز می دارد، همانطور که افلاطون گفته است: «شکم بارگی زیرکی را از بین می برد». دهم: خدای متعال فرد است، و علم به او نیز فرد است، پس عالم به او نیز باید فرد باشد، و هیچ جسمی فرد نیست. پس عالم به خدا و به هر چه که فرد است جسم و حلول کننده در جسم نمی باشد.

فصل دوم

نفس علم به جزئیات دارد زیرا صحیح است گفته شود: «این شخص انسان است» و گوینده این کلام وقتی آنرا می گوید که دو طرف آنرا تصور کرده باشد. پس او عالم به جزئیات و کلیات است. اگر گفته شود: چرا نمی توان گفت: ادراک جزئیات برای نفس متوقف بر سلامت آلات و وسایل بدنی است؟ گوییم: نفس هنگام خواب نیز ادراکاتی دارد با آنکه حواس جسمانی تعطیل میباشند.

فصل سوم

بقاء نفس پس از هلاک بدن بازگردد. و اما درباره شقا و تمندان مثل کلام خدای متعال: «آتش، صبحگاه و شامگاه بر آن عرضه می گردند».

فصل چهارم

فایدههای زیارت قبور

برخی از آنها مربوط به زیارت کننده است و برخی مربوط به زیارت شده. اما فایده های مربوط به زائر سه چیز است: اول: هرگاه انسان قبری را ببیند به یاد احوال میت افتاده و می فهمد که آن شخص قبلاً در غرور دنیا بوده سپس مرده است. و سعادت او باقی مانده و لذتهایش از بین رفته است. و می فهمد که حال او نیز چنین است، و همین مانع از محبت دنیا می گردد. دوم: انسان می بیند هر که عالم و زاهد بوده مردم رغبت به زیارت او دارند، گویا که اصلاً نمرده است. اما کسیکه مالک تمام دنیا بوده هرگاه بمیرد کسی او را زیارت نمی کند بطوری که گویا اصلاً در دنیا نبوده است. پس می فهمد که رغبت در دین موجب قرب حتی در زندگی دنیا است تا چه رسد به آخرت؟!، و نیز وقتی کار دنیا موجب دوری در زندگی دنیا است پس در آخرت چگونه خواهد بود؟! به همین جهت انسان رغبت در طلب دین و روی گردانی از دنیا پیدا می کند و «عمل کنندگان بر مثل چنین چیزی عمل کنند». سوم: گاهی انسان با دلیلهای متعدد می فهمد که خلق مقهور قهر ربوبی هستند، و لکن در عین حال پادشاهی و قدرت و مال و مقام را مشاهده میکند. و این مشاهده حجاب بین او و آنچه که شناخته بود - که خلق مقهور قهر ربوبی هستند - می گردد. اما وقتی مردهای را ببیند حس او مطابق با عقل گشته و آن معارف عقلی تأکید شده و آن تجلّی ها کامل می گردند. اما فایدههایی که به زیارت شده برگشت می کند نیز سه چیز است: اول: وقتی پیوند نفس زائر با نفس زیارت شده کامل گردد، پس هرگاه زائر بسوی خدا تصرّع نماید هنگام تصرّع او حجاب های جسمانی از قلب زایل شده و انوار جمال و جلال بر آن تجلّی می نماید، و وقتی

نفس او ارتباط محکمی با نفس میت پیدا کند این نورهای فیضان شده به روح میت نیز منعکس می گردد همانگونه که شعاع خورشید بوسیله آب به محل خاصی از سقف منعکس می گردد. دوم: نفس جدا شده از بدن که کامل و صاف باشد هرگاه نفس زائر با آن نفس قدسی پیوند حاصل کند این دو نفس همانند دو آینه متقابل خواهند بود، و هرگاه خورشید بر آنها بتابد شعاع از هر یک به دیگری منعکس می گردد، و در هر یک تجلی میکند آنچه در دیگری تجلی نموده است. و به این اشاره دارد کلام خدای متعال: «و اما اگر از اصحاب یمین باشد پس درود از اصحاب یمین بر تو باد». سوم: نفسی که مفارق از بدن است، تجلیهایی بر او حاصل شده که برای نفس مشغول به بدن حاصل نشده است. زیرا معارف پس از مفارقت نفس از بدن بهتر تجلی می نمایند. و نفسی که همراه بدن است هنگام زیارت به حسب تضرع و توجه، کمالات کسبیه ای بر او حاصل میشود که برای نفس مفارق از بدن حاصل نشده است. و قبلاً دانستی که نفس مفارق عالم به جزئیات است. پس هنوز ارتباط مستحکمی با آن اجزای خاکی برایش باقی است. پس هرگاه انسان زنده نزدیک آن اجزای خاکی گردد در این هنگام این دو نفس تعلق به این اجزای خاکی پیدا خواهند کرد، و به این جهت مناسبتی بین این دو پدید می آید. بنابر این از آن نفس مفارق بر این نفس زنده مقداری نور فیضان می نماید. و خدا هدایت کننده است تمام شد

شرح و تعلیقات رازی

ابو الفضل محمد بن عمر فخر الدین رازی (۵۴۳ - ۶۰۶) معروف به «خطیب رازی»، «امام فخر رازی» و «امام المشککین» از بزرگترین دانشمندان جهان اسلام بشمار میرود. وی نزد محمد بغوی و مجد الدین جیلی و کمال الدین سمنانی علوم عقلی را فرا گرفته و در اکثر علوم رایج زمان خود متبحر گردید. وی تحت تأثیر غزالی و امام الحرمین جوینی بود. و در فقه تابع مذهب شافعی، و در کلام و اعتقادات مسلک جبری اشعری را پای بند بود. وی با نوشتن کتابهای زیاد و ایجاد شک و شبهه های مختلف بصورت بزرگترین مانع در برابر رشد فلسفه مطرح گردید. گرچه پیش از او غزالی با نوشتن «تهافت الفلاسفه» به مقابله با فلسفه پرداخته بود، اما فخر رازی با نوشتن «شرح اشارات» با جدیت بیشتری به این مساله پرداخت و تقریباً همه نظرات ابن سینا را مورد نقد قرار داد. بطوری که خواجه نصیر الدین طوسی در ابتدای «شرح اشارات» خود گوید: «برخی از افراد زیرک شرح او را «جرح» نامیده اند». فخر رازی صاحب سبک و روش جدیدی در تألیف بوده است، بطوری که بسیاری از کتابهای او به عنوان کتاب درسی حوزه های علمیه قرار گرفت. او در کتابهای خود از مغلق گوئی یا رمز و دشوار نویسی به شدت پرهیز داشت. او به خوبی می توانست مراد واقعی خود را در عبارتهای روان و گویا بیان کند، و خواننده آن به زودی مقصود نویسنده را بدست می آورد. و این ویژگی کتابهای او را سرآمد دیگران قرار می داد. او ساده نویسی را هنر دانسته و شعار خود ساخته بود و به این جهت سلیس بودن عبارتهای او زبانزد دیگر عالمان بود. ترتیب منطقی و پیوند مباحث علمی در نوشته او، و ارجاع به آینده یا کتابهای دیگر ندادن، از دیگر خصوصیات و ویژگیهای تألیفات اوست. در عین حال فراموش نکنیم که او «امام المشککین» است، و کمتر مطلب علمی یا فلسفی بدست می آید که او با دیده تردید به آن ننگریسته باشد، گرچه شک و تردید اگر راه رسیدن به سر منزل یقین باشد مقدس است اما باید در آن توقف ننموده و از آن گذشت، کاری که رازی کمتر انجام داده است. فخر رازی با شک و تردیدهای خود می خواست راه سلف خود غزالی را ادامه داده و فلسفه را از بین ببرد، ولی کار او عکس خواسته اش را پدید آورد. زیرا خواجه نصیر الدین طوسی همه شبهه های او را پاسخ داد و به بهترین وجه به دفاع از فلسفه مشاء پرداخت. گرچه اکثر کتابهای رازی آمیخته ای از جدل و خطابه و کج فهمی و شک و تردید می باشد اما بعضی از آثار او که بیانگر نظر اصلی اوست گرایش به شک نداشته و کاملاً برهانی و استدلالی است. مثلاً کتابهای «المطالب العالیه»، «النفس والروح»، «زیارة القبور» از این قبیل می باشند. بحث از نظرات فلسفی فخر رازی و مقایسه روش او با فیلسوفان دیگر و نقد و بررسی همه جانبه آن مجال دیگری را

می طلبد که از حوصله این مقدمه خارج است .

تألیفات رازی

امام فخر الدین رازی حدود ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است (۱). و تقریباً در همه علوم متداول و مرسوم زمان خود - به استثنای علم حدیث - کتاب نوشته است . تعدادی از کتابهای او متن درسی بوده است . و نظرات کلامی او هنوز محور تحقیقات حوزوی و دانشگاهی اهل تسنن می باشد ، و به این جهت کتابهای او مورد توجه دانشمندان شیعه و سنی است . برخی از تألیفات او عبارت است از : ۱ - محصل افکار المتقدمین والمتأخرین . ۲ - حکمة الاشراق . ۳ - اساس التقویم . ۴ - لوامع البینات . ۵ - شرح الکلیات . ۶ - شرح الاشارات والتنبیها . ۷ - المحصول . پاورقی (۱) «البدایة والنهاية» ابن کثیر ، ج ۱۳ ، ص ۱۵ . ۸ - مفاتیح الغیب یا التفسیر الکبیر . ۹ - المباحث المشرقیة . ۱۰ - شرح عیون الحکمة . ۱۱ - الملخص فی الحکمة والمنطق . ۱۲ - لباب الإشارات . ۱۳ - کتاب الأربعین فی أصول الدین . ۱۴ - النبوت وما يتعلّق بها . ۱۵ - البراهین . ۱۶ - المعالم فی أصول الدین . ۱۷ - نهاية العقول . ۱۸ - النفس والروح وشرح قواهما . ۱۹ - لوامع البینات . ۲۰ - جامع العلوم . ۲۱ - یواقیت العلوم . ۲۲ - کتاب مناقب الشافعی . ۲۳ - کتاب فی إبطال القیاس . ۲۴ - زیارة القبور . بسیاری از کتابهای فخر الدین رازی تاکنون چاپ نشده ، و متأسفانه برخی از آنها مفقود گردیده است . دکتر محمد صغیر حسن معصومی گوید : «اکثر کتابهای رازی تاکنون چاپ نشده و بسیاری از آنها مفقود شده است . و احتمال دارد در کتابهای خطی کتابخانه های ایران ، مصر ، ترکیه نسخه های خطی آنها یافت شود» (۱). برای اطلاع از شرح حال فخر رازی به منابع ذیل رجوع شود : وفات الأعیان ، ج ۴ ، ص ۲۴۸ . الوافی بالوفیات ، ج ۴ ، ص ۲۴۸ . البدایة والنهاية ، ج ۱۳ ، ص ۶۶ . الکامل ، ابن اثیر ، ج ۱۲ ، ص ۲۸۸ معجم المؤلفین ، ج ۱۱ ، ص ۷۹ . الکنی واللقاب ، ج ۳ ، ص ۱۳ . روضات الجنات ، ج ۸ ، ص ۳۹ . الأعلام زرکلی ، ج ۶ ، ص ۳۱۳ . فخر رازی ، از اصغر داد به . مقدمه المباحث المشرقیة . مقدمه کتاب النفس والروح وشرح قواهما . طبقات الشافعیة ، سبکی ، ج ۵ ، ص ۳۳ . میزان الاعتدال ، ج ۳ ، ص ۳۴۰ . پاورقی (۱) مقدمه کتاب «النفس والروح وشرح قواهما» ص ۵ .

رساله زیارة القبور وصحت نسبت آن به فخر رازی

فخر رازی حدود ۲۰۰ کتاب و رساله تألیف نموده است و تعداد زیادی از آنها متأسفانه مفقود شده و در دست نیست . اما - بحمد الله - مهمترین آثار او محفوظ مانده و بدست ما رسیده است . یکی از آثار گرانقدر و بسیار ارزنده او رساله کم حجم ولی پر عمق و محتوای «زیارة القبور» است . آقای محمد معتصم بالله بغدادی در مقدمه محققان های که بر «المباحث المشرقیة» نوشته است ۹۳ کتاب از تألیفات فخر رازی را نام برده است ، و سی و پنجمین تألیف او را «رسالة فی زیارة القبور» قرار داده است (۱). ولی هیچ نسخهای از این رساله معرفی ننموده است . در ماه شعبان المعظم ۱۴۱۷ ق . به مخزن کتابهای خطی کتابخانه آستانه مقدسه حضرت سستی فاطمه معصومه سلام الله علیها در قم مراجعه کردم و ضمن تفحص در نسخه های نفیس آن کتابخانه ، ذیل نسخه خطی به شماره ۵۱۵ رساله «زیارة القبور» فخر رازی را یافتم که فقط در ۶ صفحه بود . و تصویر همه صفحات آن در این کتاب آمده است . پس از مراجعه به فهرست چندین کتابخانه از یافتن هر گونه نسخه دیگری از این کتاب مأیوس شدم . اما به جهت اهمیت فوق العاده این رساله و با اشاره برادر بزرگوارم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای عباسی تصمیم به تصحیح و ترجمه و تعلیقه بر آن گرفتم که بحمد الله تعالی انجام شد . پاورقی (۱) «المباحث المشرقیة» مقدمه مصحح بر جلد اول ، ص ۴۵ .

اعتبار نسخه

نسخه خطی این رساله تاریخ استنساخ ندارد ، ولی از خط و کاغذ آن حدس زده می شود که مربوط به حدود یکصد و پنجاه سال

پیش باشد. با مشاهده این نسخه اولین سؤالی که برایم مطرح شد این بود که: به چه دلیلی می توان اثبات نموده که این نسخه همان رساله فخر رازی است؟ گرچه بالای صفحه اول به صراحت آنرا به فخر رازی نسبت داده است، اما به مراجعه به سایر تألیفات او صحت انتساب این رساله کاملاً روشن و قطعی گردید. فخر الدین رازی در کتاب «المطالب العالیة» گوید: «الفصل الثامن عشر فی بیان کیفیة الانتفاع بزیارة الموتی والقبور: سألتی بعض أكابر الملوك عن هذه المسألة، وهو الملك: «محمد بن سام بن الحسين الغوری» وكان رجلاً حسن السيرة، مرضی الطریقه، شدید الميل إلى العلماء، قوى الرغبة فی مجالسة أهل الدین والعقل. فکتبت له فیہ رسالته وأنا أذكر ههنا ملخص ذلك الكلام...» (۱). پاورقی (۱) «المطالب العالیة» ج ۷، ص ۲۷۵. یعنی شاه محمد بن سام بن حسین غوری - که مردی خوش سیرت و نیکو مشرب و دوستدار دانشوران و علاقمند به معاشرت با مؤمنان و فرزندگان بود - از من درخواست نمود که فایده زیارت قبور را برایش بنویسم، برای اجابت سؤال او رساله ای نوشتم که خلاصه آنرا اینجا ذکر می کنم...». این عبارت فخر رازی بهترین سند بر اعتبار وانتساب نسخه موجود رساله به مؤلف آن میباشد، زیرا وی صریحاً می گوید من رسالهای درباره فایده زیارت قبور نوشته ام و خلاصه آنرا در اینجا (المطالب العالیة) می آورم. و آنچه را در آن کتاب ذکر کرده است خلاصه همین رساله می باشد. علاوه بر آنکه سبک و روش عبارتها و استدلالهای این رساله با نوع استدلالهای فخر رازی در مباحث مربوط به معرفت نفس انسانی در کتابهای «المباحث المشرقیة» و «المطالب العالیة» شبیه و هماهنگ است. با مقایسه این رساله با آن دو کتاب مهم فخر رازی روشن میشود که همه اینها از یک قلم صادر شدهاند. همچنانکه استدلالهای این رساله شبیه و بلکه عین استدلالهای او در تفسیر «مفاتیح الغیب» می باشد. بهرحال با توجه به آنچه گذشت هیچ چائی برای تردید یا شک در صحت انتساب این رساله به فخر رازی باقی نمی ماند.

هدف از تألیف این رساله

گرچه از عبارتهای خود این رساله چیزی بدست نمی آید، اما در «المطالب العالیة» گوید: «من این رساله را برای «محمد بن سام بن حسین غوری» نوشتم» (۱). سلطان غیاث الدین محمد بن شهاب الدین سام غوری از سلاطین خوارزمشاهی بوده است. غور سرزمینی بین هرات و غزنه است، و سلطان غیاث الدین محمد غوری پادشاه آنجا بوده است. وقتی فخر رازی به غور مسافرت نموده مورد استقبال سلطان غیاث الدین واقع شد و مدرسههای برای او بنا نمود. اموال افسانهای رازی توسط همین سلطان به او هدیه داده شده بود. سلطان محمد چنان تحت تأثیر رازی قرار گرفت که مذهب خود یعنی کرامیه را به توصیه او رها ساخته و به آیین شافعی درآمد. فخر رازی در سفرهای سلطان ملازم او بود و گاهی کتابی را می نوشت و به شاه هدیه می کرد، گاهی نیز سلطان از او تقاضای کتابی نموده و رازی برای او چیزی می نگاشت (۲). کتاب «البراهین» که به زبان فارسی و در علم کلام است برای سلطان محمد غیاث الدین بن سام نوشته شد و همچنین رساله زیارت قبور. با این تفاوت که «البراهین» را رازی بدون تقاضای سلطان برای او نوشت اما «رساله زیارت قبور» را به درخواست سلطان به نگارش درآورد. و از اینجا معلوم می شود که این سلطان به بحثهای کلامی و عقلی علاقه و تمایل داشته است. پاورقی (۱) «المطالب العالیة» ج ۷، ص ۲۷۵. (۲) رجوع شود به «وفیات الاعیان» ج ۳، ص ۳۸۲ «البدایة والنهاية» ج ۱۳، ص ۱۹ «فخر رازی» از اصغر داد به، ص ۳۵.

اهمیت این رساله

مسأله زیارت قبور اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و نیز قبر مؤمنان و صالحان یکی از شعائر دین مقدس اسلام است، و آیات شریفه ای از قرآن مجید و روایات زیادی بر آن دلالت دارد که در آینده به آنها اشاره خواهیم نمود. اعتقاد به این مسأله اختصاص به شیعه نداشته و در زمان قدیم در این مسأله هیچ تفاوتی بین شیعه و سنی نبوده است، زیرا همه مسلمانان به زیارت اموات و

مخصوصاً زیارت قبر سادات و اولاد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می رفته اند. همچنانکه زیارت قبر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همچنان بعنوان شعار اصلی دین بوده و آرزوی هر زن و مرد مسلمان از سراسر جهان می باشد. اما متأسفانه از زمان پیدایش مذهب وهابیت تبلیغات گسترده‌ای علیه این مسأله راه اندازی شده و برخی از افراد ساده لوح و دور از عقل و منطق فریب وهابیت را خورده و گمان کرده‌اند این مسأله اختصاص به شیعه داشته و نادانسته آنرا مورد هجوم تبلیغات مسموم خود قرار داده‌اند. جدیدترین این افتراءات کتاب سراسر افتراء و دروغ دکتر قفاری است. جهل نویسنده این کتاب به اصول اسلامی و بیگانگی او از ضوابط و معیارهای تحقیق علمی و استفاده او از سلاح شیطانی دروغ و افتراء از سراسر کتاب نمایان است. زمانی که مسلمانان بیش از هر چیز به اتحاد نیاز دارند این نویسنده مزدور برای جلب رضایت صهیونیستهای غاصب تلاش کرده است که خشم مسلمانان را از اسرائیل دور نموده و مذهب اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به عنوان مهمترین خطر و دشمن معرفی نماید و به این وسیله رضایت خاطر امریکا را به همراه غضب خدا بر خود خریده است. اینان برای اصول دین و اعتقادات جبری و اشعری خود - در مسأله توحید، و در امامت و تفسیر قرآن - چیزی بهتر از کتابهای فخر رازی ندارند، و او را امام تحقیقات خود میدانند. و هرگز کسی از آنان در صحت عقاید فخر رازی شک و تردید ننموده است. در عین حال فخر رازی مسأله زیارت قبور را بصورت عقلی مورد بحث قرار داده و آنرا برهانی کرده است، و انصافاً از عهده این بحث دقیق فلسفی به خوبی برآمده است. با مطالعه این کتاب روشن می شود که وهابیانی که با زیارت قبور مخالفت می کنند: اولاً از مسائل علمی و عقلی دور بوده و از منطق و استدلال آگاهی ندارند. ثانیاً به دین و مذهب خودشان نیز پای بند نیستند زیرا فخر رازی که از علمای بزرگ و بلکه مجدد مذهب آنان در ابتدای قرن هفتم است معتقد به زیارت قبور بوده است، و فقط وهابیان تازه به دوران رسیده با آن مخالفت می کنند. وثالثاً آنان نصوص دینی و روایات و اسناد تاریخی را نیز نادیده میگیرند. امید است مطالعه این رساله گامی به سوی روشن شدن حقایق دینی بر همه مؤمنان و موحدان باشد.

زیارت قبور از نظر آیات و روایات

گرچه اگر عقل بطور مستقل و قطعی بر حکم یک مسأله دلالت کند اعتماد به آن جایز بوده و نیازی به دلیل دیگر نیست ولی شرع مقدس با آیات شریفه و روایات به کمک عقل آمده و آنرا تأیید نموده‌اند. در بحث زیارت قبور همچنانکه عقل بر صحت و حسن آن دلالت میکند - و در آینده بطور مفصل و مشروح بیان خواهد شد - روایات زیادی نیز بر استحباب آن دلالت میکند، و ما در اینجا قسمتی از آنها را از کتابهای اهل سنت و شیعه نقل می کنیم. علامه طباطبائی ذیل آیه شریفه: (قال الذین غلبوا علی أمرهم لتتخذنّ علیهم مسجداً) (۱) این حدیث را نقل کرده است: «قال الملک ینبغی أن نبني هیئنا مسجداً نزوره فإنّ هؤلاء قوم مؤمنون» (۲) پادشاه گفت: سزاوار است اینجا مسجدی ساخته و آنرا زیارت کنیم. از این آیه شریفه و روایت استفاده می شود که محل دفن افراد مؤمن و موحد را می توان زیارت نموده و بلکه نزد قبر آنان مسجد بنا کرده و ذکر خدای متعال در آنجا نمود. و افرادی که پیشنهاد ساختن مسجد بر قبر اصحاب کهف را ذکر کرده بودند همه آنان موحد بوده اند، همانگونه که علامه طباطبائی نیز فرموده است (۱). پاورقی (۱) سوره کهف، آیه: ۲۱. (۲) «تفسیر المیزان» ج ۱۳، ص ۳۰۰. فخر رازی نیز ذیل همان آیه مربوط به اصحاب کهف گوید: «لتتخذنّ علیهم مسجداً نعبد الله فيه ونستبقي آثار أصحاب الکهف بسبب ذلک المسجد» (۲). یعنی آنان می گفتند مسجدی نزد قبر اصحاب کهف بسازیم تا خدا را در آن عبادت کنیم و آثار اصحاب کهف را نیز بوسیله آن مسجد حفظ کنیم. صابونی نیز در تفسیر خود شبیه این کلام را بیان کرده است (۳). قرطبی در تفسیر خود آیه را طوری تفسیر نموده که به روشنی دلالت دارد بر آنکه مؤمنان و موحدان واقعی در آن زمان نزد قبر اصحاب کهف مسجدی ساختند، ولی وقتی دیده است که عقیده اهل سنت بر خلاف این آیه است برای آنکه عقیده اهل سنت را درست کند دست از ظاهر آیه شریفه برداشته و چند روایت ضعیف السند را نقل

کرده که آن روایات خلاف قرآن مجید هستند اما او آن روایات را بر قرآن مجید مقدم داشته است!! (۴) و عجیب تر آنکه خود قرطبی از ابان بن تغلب از امام جعفر بن محمد (علیهما السلام) نقل کرده است که: «کانت فاطمة بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) تزور قبر حمزة بن عبد المطلب کل جمعة وعلمته بصخرة» (۱) یعنی فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هر جمعه‌های قبر حمزه را زیارت می نمود و آنرا با سنگی علامت نهاده بود. پاورقی (۱) «تفسیر المیزان» ج ۱۳، ص ۲۸۵. (۲) «التفسیر الکبیر» ج ۲۱، ص ۱۰۵. (۳) «صفوة التفاسیر» ج ۲، ص ۱۸۷. (۴) «الجامع لاحکام القرآن» ج ۱۰، ص ۳۷۹. آقای وهبه زحیلی گوید: «مسلمانان و پادشاه آنان تصمیم گرفتند که بر درب غار اصحاب کهف مسجدی ساخته تا آنکه مسلمانان در آن نماز خوانده و به آن مکان تبرک جویند» (۲). وی در این کلام صریحاً تبرک جستن به مکان و محل اصحاب کهف را مورد تایید قرار داده است. و در جای دیگر کتاب خود گوید: «ينتفع الانسان بصحبة الاخيار ومخالطة الصلحاء والاولياء» (۳) انسان از همراهی نیکان و معاشرت با افراد صالح و اولیاء خدا بهره می برد، و سپس حدیثی درباره آن نقل کرده است. ضمناً آقای زحیلی برای تصحیح و تطبیق کلمات گذشته با مذهب وهابیان گوید: «ساختن مسجد و نماز خواندن در آنها در شرع اسلام جایز نیست و حدیثی درباره آن نقل کرده است» (۴). غافل از آنکه اگر این حدیث درست باشد تمام زائران قبور مورد لعن واقع شده اند و این حدیث نگفته است که زائران قبور در زمانهای گذشته و ادیان سابق مورد استثناء هستند بلکه تمام زائران را چه آنکه مربوط به شرع اسلام یا ادیان دیگر باشند مورد لعن قرار داده است. و در اینصورت این حدیث خلاف قرآن می باشد و اعتباری نخواهد داشت زیرا قرآن مجید عمل زائران قبر در زمان های گذشته را مورد تأیید قرار داده است. پاورقی (۱) «الجامع لاحکام القرآن» ج ۱۰، ص ۳۸۱، و در بعضی از روایات آمده است که امام حسین (علیه السلام) در شام هر جمعه به زیارت قبر امام حسن (علیه السلام) می رفت «کلمات الامام الحسین (علیه السلام)» ص ۶۵۱. (۲) «التفسیر المنیر» ج ۱۵، ص ۲۲۶. (۳) «التفسیر المنیر» ج ۱۵، ص ۲۲۶. (۴) «التفسیر المنیر» ج ۱۵، ص ۲۳۵. در اینجا چند روایت دیگر از طریق اهل سنت نقل می شود: الف: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده و از قساوت دل شکایت نمود، حضرت فرمود: «به قبرستان رفته و از قیامت عبرت گیر» (۱). ب: حضرت علی (علیه السلام) هرگاه نزد قبری می رفتند می فرمود: «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین» (۲). این حدیث به خوبی بر زیارت قبور و سلام به صاحبان آنها دلالت دارد. ج: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد قبرستان رفته و می فرمود: «السلام علیکم ایها الارواح الفانیة، والأبدان البالیة، والعظام النخرة، التي خرجت من الدنيا وهي مؤمنة، اللهم أدخل علیهم روحاً منك وسلاماً منی» (۳). د: علی (علیه السلام) مجاورت قبرستان بقیع را انتخاب کرده و می فرمود: «اینان را همسایگان راستی یافتم، بدی نمی کنند و به یاد آخرت می اندازند» (۱). پاورقی (۱) «کنز العمال» ج ۱۵، ص ۷۶۲، حدیث ۴۲۹۹۹. (۲) «کنز العمال» ج ۱۵، ص ۷۶۱، حدیث ۴۲۹۹۷. (۳) «کنز العمال» ج ۱۵، ص ۷۶۱، حدیث ۴۲۹۹۵. ه: عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: «كنت نهيتكم عن زيارة القبور، ثم بدا لي، فزوروها فإنها ترقّ القلوب وتُدْمِعُ العينَ وتذكر الآخرة، فزوروا ولا تقولوا هجرًا» (۲) یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من قبلاً شما را از زیارت قبور بر خدر می داشتم اما اکنون تصمیم من عوض شد (برایم بداء حاصل شد) پس آنها را زیارت کنید زیرا آنها سبب نرمی دلها شده و چشم را به گریه می اندازند و آخرت را یادآوری می کنند. پس زیارت کنید آنها را و سخنی که موجب دوری شود نگوئید. این حدیث از جهات مختلف مورد توجه و دقت است. زیرا اولاً صریحاً «بداء» را پذیرفته است و اهل سنت بر خلاف این حدیث بداء را انکار می کنند، ثانیاً این حدیث دوبار امر به زیارت قبور نموده است و امر دلالت بر وجوب و یا لا اقل بر استحباب دارد. و اینجا ربطی به بحث امر عقیب حظ ندارد و با دقت روشن است. ثالثاً این حدیث فواید مختلف زیارت قبور را بیان کرده است و چیزی که این فایده ها را داشته باشد قبلاً نیز مورد نهی نمی تواند واقع شده باشد. و در بعضی احادیث نیز نقل کرده اند که عمر بن خطاب به قبرستان رفته و با مردگان صحبت می نمود (۳)، و گرچه آنان کلامی که از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است را به عمر نسبت داده اند (۱) اما بهر حال این گونه احادیث دلالت بر مشروعیت زیارت

قبور و خواندن زیارتنامه می نماید . پاورقی (۱) «کنز العمال» ج ۱۵ ، ص ۷۵۹ ، حدیث ۴۲۹۸۹ . (۲) «کنز العمال» ج ۱۵ ، ص ۷۶۱ ، حدیث ۴۲۹۹۸ ، در کتاب «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» ص ۲۸۵ ، نیز حدیثی در این موضوع نقل شده است . (۳) «کنز العمال» ج ۱۵ ، ص ۷۵۱ ، حدیث ۴۲۹۷۷ . در اینجا توجه به این نکته نیز مهم است که مهمترین دلیل اهل سنت بر حرمت زیارت قبور این حدیث است : «لعن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) زائرات القبور» (۲) . و این حدیث اولاً- اختصاص به زنان دارد (۳) و شامل مردها نمی شود و بسیار جای تعجب و بلکه تأسف است که حکمی که اختصاص به زنان دارد آنرا در مورد مردها نیز جاری کرده‌اند ، وثانیاً حدیثی که صفحه قبل نقل شد دلالت بر نسخ این حکم دارد ، وثالثاً این حدیث سند صحیح و قابل اعتماد ندارد . ز : عن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي» (۴) هر کس پس از وفاتم مرا زیارت کند گویا در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است . ح : عن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : «مَنْ وَجَدَ سَعَةً وَلَمْ يَفِدْ إِلَى فَقْدِ جَفَانِي» (۵) هر کس توانائی مالی داشته باشد و به زیارت من نیاید به من جفا نموده است . پاورقی (۱) «کنز العمال» ج ۱۵ ، ص ۷۵۶ ، حدیث ۴۲۹۸۳ . (۲) «کنز العمال» ج ۱۵ ، ص ۷۵۸ ، حدیث ۴۲۹۸۶ . (۳) زیرا اولاً جمع مؤنث است وثانیاً در روایات دیگر نیز صریحاً زنان را نهی کرده مثل حدیث ۴۲۹۸۷ «کنز العمال» ، وثالثاً ابن ماجه این حدیث را در باب «النهی عن زیارة النساء القبور» نقل کرده است . (۴) «احیاء علوم الدین» ج ۱ ، ص ۸۱ . (۵) همان مدرک . ط : عن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : «مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لَا يَهْمُهُ إِلَّا- زِيَارَتِي كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ شَفِيعًا» (۱) هر کس به زیارت من آید و هیچ قصدی غیر از زیارت من نداشته باشد بر خدای سبحان سزاوار است که من شفیع او در روز قیامت باشم . عزالی پیش از آنکه به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) مشرف گردد از علمای بزرگ اهل سنت بوده و در آن هنگام کتاب «احیاء علوم الدین» را نوشته است وی در این کتاب گوید : «یکی از آداب حج آنست که به مدینه و زیارت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برود و این زیارت نامه را بخواند : «السلامُ علیک یا رسول الله ، السلامُ علیک یا نبی الله ، السلامُ علیک یا أمین الله ، السلامُ علیک یا حبیب الله ، السلامُ علیک یا صفوة الله ، السلامُ علیک یا خیرة الله ، السلامُ علیک یا أحمد ، السلامُ علیک یا محمد ، السلامُ علیک یا أبا القاسم ، السلامُ علیک یا ماحی ، السلامُ علیک یا عاقب ، السلامُ علیک یا حاشر ، السلامُ علیک یا بشیر ، السلامُ علیک یا نذیر ، السلامُ علیک یا طهر ، السلامُ علیک یا طاهر ، السلامُ علیک یا أکرم ولد آدم ، السلامُ علیک یا سید المرسلین ، السلامُ علیک یا خاتم النبیین ، السلامُ علیک یا رسول رب العالمین ، السلامُ علیک یا قائد الخیر ، السلامُ علیک یا فاتح البر ، السلامُ علیک یا نبی الرحمة ، السلامُ علیک یا هادی الأُمیة ، السلامُ علیک یا قائد الغر المحجلین ، السلامُ علیک وعلی اهل بیتک الذین اذهب الله عنهم الرجس پاورقی (۱) همان مدرک . و طهرهم تطهیراً ، السلامُ علیک وعلی أصحابک الطیین وعلی أزواجک الطاهرات أمهات المؤمنین ، جزاک الله عنا أفضل ما جزی نبیاً عن قومه ورسولاً عن أمته ، وعلی علیک کلما ذکرک الذاکرون ، وکلما غفل عنک الغافلون ، وعلی علیک فی الأولین والآخرین ، أفضل وأكمل وأعلی وأجل وأطیب وأطهر ما علّی علی أحد من خلقه ، کما استنقذنا بک من الضلالة ، وبصرنا بک من العمایة ، وهدانا بک من الجهالة ، أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له ، وأشهد أنك عبده ورسوله ، وأمینہ وشفیعہ ، وخیرته من خلقه ، وأشهد أنك قد بلغت الرسالة ، وأدیت الأمانة ، ونصحت الأمة ، وجاهدت عدوک ، وهدیت أمتک ، وعبدت ربک حتی أتاک الیقین ، فصلی الله علیک وعلی اهل بیتک الطیین وسلم وشرّف وکرم وعظم» سپس بگوید : «اللهم إني قد قلت - وقولک الحق - : ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيمًا ، اللهم إنا قد سمعنا قولك ، وأطعنا أمرک ، وقصدنا نبیّک ، متشفعين به إليك في ذنوبنا ، وما أثقل ظهورنا من أوزارنا ، تائبين من زللتنا ، معترفين بخطايانا وتقصيرنا ، فتب اللهم علينا ، وشفّع نبیک هذا فينا ، وارفعنا بمنزلته عندک وحقّه علیک ، اللهم اغفر للمهاجرين والأنصار ، واغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالإيمان ، اللهم لا تجعله آخر العهد من قبر نبیک ومن حرمک یا أرحم الراحمین» . سپس گوید : ومستحب است هر روز به قبرستان بقیع رفته و قبر عثمان و قبر حسن بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد - رضی الله

عنهم - را زیارت نماید» (۱). آنچه نقل شد کلام امام محمد غزالی از علمای بزرگ اهل سنت بود. با دقت در کلام ابو حامد غزالی و مطالعه زیارتنامه قبور اهل بیت (علیهم السلام) که در میان شیعیان مرسوم است به خوبی روشن می شود که شیعیان سخنی غیر از کلام غزالی ندارند، و محتوای زیارتنامه هائی که در اعتاب مقدسه خوانده می شود شبیه همان زیارتنامه ای است که غزالی ذکر کرده است.

حکم فقهی زیارت قبور

ابو داود در سنن خود دو حدیثی درباره زیارت قبور نقل کرده است که هر دو حدیث امر به آن نموده‌اند و امر دلالت بر وجوب دارد (۲)، بنابر این زیارت قبور نزد او یا واجب است یا مستحب. مخصوصاً که هیچ روایتی بر خلاف آن نقل نکرده است. بخاری نیز عنوان باب را «زیارة القبور» قرار داده است، و ظاهر کلام او این است که در این مساله متوقف بوده است و فتوی نداده است (۳). بنابر این حرمت یا جواز زیارت قبور را نمی توان به او نسبت داد. گرچه چون فقط احادیث جواز را نقل کرده است این قرینه است پاورقی (۱) «إحياء علوم الدين» ج ۱، ص ۸۲-۸۴. (۲) «صحيح سنن المصطفى (صلى الله عليه وآله وسلم)» از ابو داود، ج ۲، ص ۷۲. (۳) «صحيح البخارى» ج ۲، ص ۵۴۸، ح ۱۱۹۹. بر اینکه او تمایل به جواز زیارت قبور داشته است. مسلم نیز فقط احادیث جواز زیارت قبور را نقل کرده است (۱). نووی در شرح صحيح مسلم پس از نقل حدیثی که دلالت بر جواز زیارت قبور می نماید گوید: «این حدیث در روایت ابو العلاء بن ماهان مغربی و نیز آخر کتاب الجنائز بسیاری از اصول موجود است. و نیز ابو داود در سنن خود و نسائی و ابن ماجه آنرا نقل کرده‌اند و اینان ثقه هستند پس این حدیث صحيح می باشد»، و پس از نقل حدیث دیگری گوید: «این حدیث صریح است در اینکه نهی مردها از زیارت قبور نسخ شده است بلکه اجمعوا علی أن زیارتها سنه لهم یعنی اجماع داریم بر اینکه زیارت قبور برای مردها سنت است و اما زیارت قبور برای زنان اختلافی است، برخی آنرا حرام می دانند و برخی آنرا مکروه و بعضی آنرا مباح میدانند» (۲). ابن حزم زیارت قبور را مستحب و بلکه یک بار را واجب میدانند و گوید زن و مرد در این حکم مساوی می باشند و پس از نقل چند حدیث صحيح درباره زیارت قبور گوید: تنها عمر از آن نهی کرده و حدیث آن نیز صحيح نمی باشد (۳). عسقلانی نیز جواز زیارت قبور را پذیرفته و پس از شرح حدیث گوید تفاوتی نمی کند که زائر مرد باشد یا زن و مزور مسلمان باشد یا ابن قدامه از فقهای بزرگ حنبلیان پس از ذکر لزوم احترام اموات مسلمانان و اینکه میت حتی صدای پای مردم را می شنود گوید: «هیچ اختلافی بین اهل علم در مباح بودن زیارت قبور برای مردها نیست و از احمد حنبل نقل کرده است که زیارت قبور افضل از ترک آن می باشد و مستحب است هنگام زیارت قبور بگوید: «السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین...» و استحباب قراءه سوره یس را نزد قبر والدین و دعا و استغفار بر آنها را نقل کرده است» (۲). و نیز در کتاب الحج گوید: «زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مستحب است و از ابو هریره نقل کرده که پیامبر فرمود: هر کس نزد قبر بر من سلام کند خدا روح مرا به من بر می گرداند تا جواب سلام او را بگویم. و حکایتی را از عتبی نقل کرده که عربی نزد قبر رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله آمده‌ام تا تو شفیع من نزد خدا باشی، و عتبی در خواب دید که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود به آن شخص عرب بگو خداوند او را بخشید. سپس گوید هرگاه به مسجد می رود بگوید: پاورقی (۱) «صحيح مسلم بشرح النووي» ج ۷، ص ۴۵. (۲) «شرح صحيح مسلم» از نووی، ج ۷، ص ۴۵. (۳) «المحلی بالآثار» ج ۳، ص ۳۸۸، مسأله ۶۰۰. کافر (۱). السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، السلام علیک یا نبی الله وخیرته من خلقه، أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، پاورقی (۱) «فتح الباری» ج ۳، ص ۱۱۵. (۲) «المغنی والشرح الكبير» ج ۲، ص ۴۲۴. وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، أشهد أنك قد بلغت رسالات ربك، ونصحت لأمتك، ودعوت إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة، وعبدت الله حتى اتاك اليقين، فصلی الله علیک كثيراً كما يحب ربنا ويرضى، اللهم اجز عنا نبینا أفضل ما جزیت أحداً من النبیین والمرسلین،

وابعه المقام المحمود الذی وعدته یغبطه به الاولون والآخرین ، اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد ، كما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید ، وبارک علی محمد وعلی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید ، اللهم انّک قلت وقولک الحق : ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً . وقد أتیتک مستغفراً من ذنوبی ، مستشفعاً بک إلی ربّی ، فاسئلك یاربّ أن توجب لی المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه فی حیاته ، اللهم اجعله أوّل الشافعیین ، وأنجح السائلین ، وأکرم الآخرين والأوّلین، برحمتک یا أرحم الراحمین . سپس گوید : مسح وبوسیدن دیوار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مستحب نیست» (۱). ضمناً او در اینجا نفی استحباب کرده است نه نفی جواز بنابر این مسح یا بوسیدن قبر آنحضرت نزد حنبلی ها حرام یا مکروه نبوده بلکه مباح است . با توجه به آنچه گذشت معلوم شد که استحباب زیارت قبر رسول خدا و بلکه قبور مسلمانان از مسلمّات و ضروریات فقه حنبلی است و این مسأله اجماعی است و اهل علم در آن هیچ اختلافی ندارند . پس وهابیانی که امروزه از زیارت قبور جلوگیری می کنند بر خلاف اجماع و خلاف فقه خودشان عمل می کنند ، والی الله المشتکی . پاورقی (۱) «المغنی والشرح الكبير» ج ۳ ، ص ۵۸۹ - ۵۹۱ . سایر مذاهب اسلامی نیز زیارت قبور و مخصوصاً قبور اهل بیت (علیهم السلام) را مستحب می دانند (۱). برای اطلاع بیشتر از بحثهای مربوط به زیارت قبور و مخصوصاً نظرات فقهی مختلف فقههای مذاهب اسلامی و نیز بحثهای تاریخی و حدیثی مربوط به آن خواننده محترم را به دو کتاب «الغدير» و «الملل والنحل» ارجاع می دهیم (۲). پاورقی (۱) در کتاب «درر الأحادیث النبویة بالأسانید الیحویة» ص ۲۰۶ - ۲۰۸ و نیز «عیون الازهار» ص ۱۱۹ استحباب زیارت قبور نزد زیدیه مطرح شده است . و در فقه شیعه اثنا عشری در کتاب الطهاره در بحث از احکام میت و نیز در کتاب الحج بحث از زیارت قبور عنوان شده است که برای اطلاع از روایات اهل بیت (علیهم السلام) در این موضوع می توان به «وسائل الشیعه» چاپ مؤسسه آل البیت ، ج ۳ ، ص ۲۱۰ باب ۴۴ از ابواب دفن و نیز بابهای ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ از ابواب دفن و نیز ج ۱۴ که کتاب الحج است از ص ۳۱۹ تا ص ۶۰۱ که به ابواب المزار اختصاص داشته و دارای ۱۰۶ باب و حدود ۶۰۰ روایت در این موضوع است مراجعه کرد . (۲) علامه امینی رضوان الله علیه در کتاب ارزشمند و بی نظیر «الغدير» جلد ۵ از ص ۸۶ تا ص ۲۸۰ بصورت گسترده به بحث از زیارت قبور و آداب زائر ، توسل و تبرک به قبر پرداخته است . و در جلد دوم ص ۱۶ گوید : امیر المؤمنین (علیه السلام) هر روز قبر فاطمه زهرا (علیها السلام) را زیارت می نمود و گاهی بر قبر افتاده و گریه مینمود . و در ج ۲ ص ۳۶۱ ثواب زیارت امام رضا (علیه السلام) را نقل کرده است . و نیز ج ۳ ، ص ۱۵۴ و ج ۴ ، ص ۸۸ مطالبی در این موضوع دارد . آیه الله سبحانی نیز در کتاب «بحوث فی الملل والنحل» ج ۴ ، از ص ۱۳۶ تا ص ۳۳۰ به بحث از زیارت قبور و نقد و بررسی کلمات ابن تیمیه پرداخته است و بسیار دقیق و عالمانه پاسخ سخنان او را ذکر کرده است . ضمناً کتاب «ابن تیمیه ، حیاته ، عقائده ، موقفه من الشیعه و اهل البیت (علیهم السلام)» تألیف صائب عبد الحمید از ص ۱۷۹ الی ۱۸۶ به خوبی به این بحث پرداخته و نظرات ابن تیمیه را مورد نقد قرار داده است . در اینجا لازم است به کتاب یکی از نوادگان فخر رازی که ارتباط با موضوع این رساله دارد اشاره کنیم : محمد بن محمد بن محمد بن امام فخر الدین رازی متوفی پس از ۷۷۶ معروف به «جمال الدین» از علمای بزرگ قرن هشتم می باشد ، وی در لغت و تفسیر و طب و عرفان تبخّر کامل داشته است (۱). او با لقب «اقسرائی» یا «آکسرائی» شناخته می شود. آکسرا نام یکی از محله های شهر استانبول در ترکیه است و به معنای کاخ سفید می باشد (۲). جمال الدین آکسرائی از نوادگان فخر رازی و معاصر با مراد اول سلطان عثمانی بوده است . وی کتابی دارد بنام «أربعون حدیثاً» . در این کتاب که به شرح عرفانی احادیث پرداخته است ذیل حدیث آخر به بحث از زیارت قبور پرداخته و کتاب با این جمله تمام می شود: پاورقی (۱) وی استاد مدرسه سلسله بوده و شرط استاد آن مدرسه این است که حافظ کتاب «صحاح» جوهری باشد . (۲) رجوع شود به «الاعلام» زرکلی ج ۷ ، ص ۴۱ . آنچه که در متن کتاب آوردیم دقیق تر از چیزی است که زرکلی آورده است . «وأفضل الزیارة للرجل زیارة قبر والديه ویوم ينتظر الأرواح علی رأس القبور للزیارة والصدقة والدعاء والاستغفار لأنّ ذلک لهم من الاستظهار» . نسخه خطی این کتاب در ۶۴ صفحه در کتابخانه وزارت دیانت

ترکیه نگهداری می شود(۱).

زیارت قبور در آثار فیلسوفان

چون رساله زیارت قبور فخر رازی به بحث فلسفی زیارت قبور پرداخته و از دید یک فیلسوف آنرا مورد بحث قرار داده است ما در اینجا به نقل کلمات تعدادی از فلاسفه بزرگ در مورد زیارت قبور می پردازیم تا به این وسیله علاوه بر کمک به فهم مقصود و مراد جدی فخر رازی میزان نوآوری و ابداعات او نیز در این رساله روشن گردد. ۱- ارسطو: ارسطو در لغت به معنای انسانی کامل فاضل است(۲). و ارسطاطالیس بن نیکوماخس که در قرن چهارم پیش از میلاد می زیسته است به حق انسان کامل فلسفه مشاء است، وی با پی ریزی فلسفه مشاء و منطق نام خود را جاودانه تاریخ بشریت ساخت. در تاریخ الحکماء آمده است که: «پس از مرگ ارسطو مردم شهر پاورقی (۱) رجوع شود به «diyanet isleri baskanligi kutuphanesierelyazmasl eserlr katalogu- ۱,۱۶۶». «فهرست نسخه های خطی کتابخانه وزارت دیانت ترکیه»، ج ۱، ص ۱۶۶، ش ۱۷۷. (۲) «نزهة الارواح وروضة الافراح» معروف به تاریخ الحکماء شهرزوری، ص ۱۸۶. اصطغیرا استخوانهای او را در ظرفی از مس نهاده و دفن کردند در موضعی که معروف به ارسطاطالیس بود، و آنرا مجمعی ساختند که همگی در آنجا جمع می شدند، مشورت از کارهای بزرگ و طلب استراحت و آسایش می نمودند از قبر او، و آرام می گرفتند به استخوان او، و هر گاه ایشان را حلّ مسأله ای از حکمت دشوار می شد می آمدند به آن موضع و می نشستند آنجا، و شروع در مناظره مباحثه مسأله مطلوبه می نمودند، تا آنکه مشکل روشن می گشت، و اختلاف ایشان برطرف می شد، و می یافته در خود که آمدن ایشان به آن موضع که استخوان آن حکیم بزرگوار بود باعث تزکیه عقول و تصحیح اذهان و تلطیف افکار ایشان میشود، و نیز به جهت تعظیم او بعد از موت، و تأسف بر جدائی، این اجتماع بر سر قبر او منعقد می گشت»(۱). فخر رازی نیز در «المطالب العالیة» دوبار داستان حضور شاگردان ارسطو را بر قبر استاد خود نقل کرده و گوید به وسیله این زیارت مشکلات علمی بر آنان حل میگردد(۲). ۲- ابن سینا: شیخ رئیس معتقد است انسانی که به زیارت قبور می رود نفس او همراه با بدن مادی است ولی صاحب قبر نفس او چون مفارق از ماده است شباهت به عقول داشته و می تواند تأثیر زیادی داشته باشد. و به همین جهت وقتی به زیارت قبور می رویم پاورقی (۱) «نزهة الارواح وروضة الافراح» معروف به تاریخ الحکماء شهرزوری، ص ۱۹۰. (۲) «المطالب العالیة» ج ۷، ص ۱۳۱ و نیز ص ۲۲۸. روح شخص زیارت شده تأثیر بسیار زیادی بر روح زیارت کننده می گذارد، و خیرهای زیادی را متوجه او و ضرورهائی را از او دور می سازد، و زائر را به مزاج بدن و زیارت شده را به روح مؤثر در بدن تشبیه می کند، و روشن است که وقتی مزاج معتدل باشد روح معتدل تری در او حادث می شود، و این روح چقدر بر مزاج اثر می گذارد، و به همین جهت است که در مکانهای زیارت نفوس مردم آمادگی بیشتری برای پذیرش عقاید صحیح را دارند. و اما فواید معنوی و نفسانی زیارت قبور مثل تذکر آخرت و اعراض از دنیا پس آنها بسیار زیاد بوده و قابل مقایسه با فواید مادی آن نیست. در اینجا عین کلام ابن سینا را نقل می کنیم: «ثم الغرض من الدعاء والزيارة انّ النفوس الزائرة المتصلة بالبدن الغير المفارقة تستمد من تلك النفوس المزورة جلب خیر أو دفع ضرر وأذى، فينخرط كلّها في سلك الاستعداد والاستعداد لتلك الصور المطلوبة. فلا بدّ أنّ النفوس المزورة لمشابهتها العقول ومجاورتها لها تؤثر تأثيراً عظيماً وتمد إمداداً تاماً بحسب اختلاف الأحوال. وهي إمّا جسمانية أو نفسانية: أمّا الجسمانية فمثل مزاج البدن، فإنّه إذا كان على حاله معتدلة في الطبيعة والفطرة فإنّه يحدث فيه الروح الذي يؤثر في تجايف الدماغ، وهو آله النفس الناطقة، فحينئذ يكون الاستعداد والاستعداد على أحسن ما يمكن أن يكون، لا سيما إذا أضيف إليها قوة النفس وشرفها. وأيضاً مثل المواضع التي تجتمع فيها أبدان الزوّار والمزورين، فإنّ فيها تكون الأذهان أكثر صفاءً، والخواطر أشدّ جمعاً، والنفوس أحسن استعداداً كزيارة بيت الله تعالى، واجتماع العقائد على أنّه الموضع الذي يزدلف به إلى الحضرة الربوبية ويتقرّب به إلى الجهة المعدّة للآلهية، وفيه حكم عجيبة

فی خلاص النفوس من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر . وأما النفسانية فمثل الإعراض عن متاع الدنيا وطبائنها واجتناب الشواغل والعوائق ، وانصراف الفكر إلى قدس الجبروت والاستدامة بشروق نور الله تعالى في السرّ لانكشاف الغم المتصل بالنفس الناطقة ، فهدانا الله وإياك إلى تخلص النفس من شوائب هذا العالم المعرض للزوال ، إنّه لما يريد قدير خبير» (۱). ضمناً از فصل ۱۶ و ۱۷ نمط ۹ اشارات نیز می توان برای مسأله زیارت قبور از کلام شیخ استفاده نمود . به این تقریر که شخص زائر می تواند سرّ خود را همانند آینه ای در برابر روح شخص زیارت شده قرار دهد و کاملاً خود را فراموش کند ، در این صورت لذتهای معنوی و حقیقی در سرّ او نقش خواهد بست (۲). ۳- شیخ شهاب الدین سهروردی : وی در «حکمه الاشراق» در وصف کسانی که سیر الی الله دارند گوید : «اینان با خلوص نیت و صبر درب خانه های نور را می کوبند و فرشتگان با تحفه های ملکوتی از آنان استقبال می کنند ... خود از نور خدا بهره برده و به افراد پایین نیز بهره می رسانند» (۱). محمد شریف نظام الدین احمد بن هروی در ترجمه و شرح کلام شیخ اشراق گوید : «یعنی از آن نفوس کاملان - که به آن مراتب عقلیه عروج نموده اند - انوار و اشراقات بر نفوس ناقصان فایض می شود . و از این عبارت معلوم شد که توجه به مرشد و استاد کامل در حال حیات و مات او نافع است . و توسل به ارواح اولیا و علمای متورّع نیز مفید است البته» (۲). پاورقی (۱) «رسائل ابن سینا» ، رساله سبب اجابة الدعاء و کیفیة الزیارة ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ . (۲) رجوع شود به «الاشارات والتنبیها» با شرح خواجه نصیر ، ج ۳ ، ص ۳۸۶ . وی در این عبارت صریحاً توجه به ارواح اولیاء و علماء را - حتی در حال ممات آنان - مفید دانسته و برای گرفتن فیض از آنان مؤثر می داند . ۴- فخر الدین رازی : وی بهتر از هر فیلسوفی به بحث از این مسأله پرداخته و با دلیلهای دقیق آنرا برهانی نموده است ، گر چه ریشه استدلالهای او در کتابهای ابن سینا و نیز سهروردی مشاهده می شود اما بهر حال تقریر و تفسیر فخر رازی خود بسیار عالی و جای تحسین دارد . وی برای تفسیر فلسفی زیارت قبور ابتدا این سه مقدمه را بیان کرده است : «مقدمه اول : با فنا شدن بدن روح فانی نمی شود . مقدمه دوم : روحی که از بدن جدا شده است چون از جهتی قوی تر از روحی است که متعلق و وابسته به بدن است همه علوم و معارف را فرا می گیرد . و از طرف دیگر روح وابسته به بدن از یک جهت دیگر قوی تر از روحی است که وابسته به بدن نیست زیرا می تواند تکامل پیدا کند و علوم جدیدی را تحصیل نماید . پاورقی (۱) «مجموعه مصنفات شیخ اشراق» ج ۲ ، ص ۲۴۶ . (۲) «انواریه» ، ص ۲۳۲ . مقدمه سوم : ارتباط روح و بدن ارتباط عاشقانه است و پس از مرگ فوراً این ارتباط قطع نمی شود . پس از این سه مقدمه گوید : وقتی انسان نزد قبری می رود روح زائر با آن تربت و خاک قبر ارتباط پیدا می کند ، و چون روح میت نیز با آن تربت ارتباط دارد در این هنگام این دو روح با یکدیگر ملاقات نموده و مثل دو آینه متقابل می باشند که شعاع و نور از هر کدام به دیگری سرایت می کند و علوم و اخلاق و معارف هر کدام به دیگری می رسد . به این جهت زیارت قبور هم برای زائر مفید است و هم برای زیارت شده» . اینجا عین کلام فخر رازی را نقل می کنیم : «الفصل الثامن عشر فی بیان کیفیة الانتفاع بزیارة الموتی والقبور : سألنی بعض أكابر الملوك عن هذه المسألة ، وهو الملك : «محمد بن سام بن الحسين الغوری» و كان رجلاً حسن السيرة ، مرضی الطريقة ، شدید الميل إلى العلماء ، قوی الرغبة فی مجالسة أهل الدین والعقل ، فکتبت له فیہ رسالته ، وأنا أذكر ههنا ملخص ذلك الكلام ، فأقول : الكلام فيه مبنی علی مقدمات : المقدمة الأولى : أننا قد دللنا علی أن النفوس البشرية باقية بعد مفارقة الأبدان . والمقدمة الثانية : أن تلك النفوس التي فارقت أبدانها أقوى من هذه النفوس المتعلقة بالأبدان من بعض الوجوه ، وهذه النفوس أقوى من تلك من وجه آخر . أما أن النفوس المفارقة أقوى من هذه النفوس من بعض الوجوه فهو : أن تلك النفوس لما فارقت أبدانها فقد زال الغطاء والوطاء وانكشف لها عالم الغيب واسرار منازل الآخرة ، فصارت العلوم التي كانت برهانية عند التعلق بالأبدان ضرورية بعد مفارقة الأبدان . وكانت تلك النفوس الروحانية حين كانت النفوس بدنية كانت تحت غبار و بخار ، فلمّا زال البدن أشرقت تلك النفوس وتجلّت وتلاّأت ، فحصل للنفوس المفارقة عن الأبدان بهذا الطريق نوع من الكمال . وأما أن النفوس المتعلقة بهذه الأبدان أقوى من تلك النفوس المفارقة من وجه آخر فلائذ آلات الكسب والطلب باقية لهذه النفوس . فهذه النفوس بواسطة الأفكار المتلاحقة والانظار المتعاقبة

تستفید فی کلّ يوم علماً جديداً و بحثاً زائداً . وهذه الحالة غير حاصله للنفوس المفارقة . والمقدمة الثالثة : أنّ تعلق النفوس بأبدانها تعلق يشبه العشق الشديد، والحبّ التام ، ولهذا السبب فإنّ كلّ شيء يطلب تحصيله في الدنيا فأنّما يطلب ليتوصل به إلى إيصال الخير والراحة إلى هذا البدن . وإذا ثبت هذا ، فإذا مات الإنسان وفارقت النفس هذا البدن فذلك الميل يبقى ، وذلك العشق لا يزول إلا بعد حين . وتبقى تلك النفس عظيمة الميل إلى ذلك البدن ، عظيمة الانجذاب إليه ، لا سيما على المذهب الذي نصرناه من أنّ النفوس الناطقة مدركة للجزئيات . وأنها تبقى موصوفة بهذا الإدراك بعد موت البدن . وإذا عرفت هذه المقدمات فنقول : إنّ الإنسان إذا ذهب إلى قبر إنسان قويّ النفس ، كامل الجواهر ، شديد التأثير ووقف هناك ساعة وتأثرت نفسه من تلك التربة حصل لنفس هذا الزائر تعلق بتلك التربة ، وقد عرفت أنّ لنفس ذلك الميت تعلق بتلك التربة أيضاً . فحينئذ يحصل لنفس هذا الزائر الحيّ ونفس ذلك الإنسان الميت ملاقاء بسبب اجتماعهما على تلك التربة ، فصارت هاتان النفوس شبيهتان بمرآتين صقيلتين كذا والظاهر صقيلتين] وضعتا بحيث ينعكس الشعاع من كل واحدة منهما إلى الأخرى ، فكلّ ما حصل في نفس هذا الزائر الحيّ من المعارف البرهانية والعلوم الكسبية والاخلاق الفاضلة من الخضوع لله تعالى والرضا بقضاء الله تعالى ينعكس منه نور إلى روح ذلك الإنسان الميت . وكل ما حصل في نفس ذلك الإنسان من العلوم المشرفة والآثار القوية الكاملة فإنّه ينعكس منها نور إلى روح هذا الزائر الحيّ . وبهذا الطريق تصير تلك الزيارة سبباً لحصول المنفعة الكبرى والبهجة العظمى لروح الزائر ولروح المزور . فهذا هو السبب الأصلي في شرعية الزيارة ، ولا يبعد أن يحصل فيها أسرار أخرى أدقّ وأغمض مما ذكرناه . وتمام العلم بحقايق الأشياء ليس إلا عند الله سبحانه وتعالى» (۱). فخر رازی در بحث از ادله سمعی بر مغایرت نفس و بدن نیز گوید : «الحجة الثالثة أنّه جرت عادة العقلاء بأنّهم يذهبون إلى المزارات المتبركة ، ويصلّون ويصومون عندها ، ويدعون الله في بعض المهمات، فيجدون آثار النفع ظاهرة ونتائج القبول لائحته . يحكى أنّ أصحاب ارسطاطاليس كانوا كلّما صعبت عليهم مسألة ذهبوا إلى قبره وبحثوا فيها، فكانت تنكشف لهم تلك المسألة . وقد يتفق أمثال هذا كثيراً عند قبور الأكابر من العلماء والزهاد في زماننا ، ولولا أنّ تلك النفوس باقية بعد موت الأبدان وإلاّ لكانت تلك الاستعانة بالميت الخالي عن الحس والشعور عبثاً وذلك باطل . ومما يقوى ذلك هو أنّ الأحياء قد يصلّون لأجل الأموات ، وقد يتصدّقون لأجلهم ، وقد يتفق كثيراً (۲) أنّ الحيّ إذا نام عند قبر بعض الأموات فإنّه يراه في المنام وقد يدله على أمر مخصوص وقد يدله على دفن كان هذا الحيّ غافلاً عنه ، وقد يتبّهه على بعض المهمات، وكل ذلك يدلّ على أنّ النفوس باقية بعد موت الجسد ، فإنّه يكون دليلاً على أنّ النفس غير الجسد» (۳). پاورقی (۱) «المطالب العالیة من العلم الإلهی» ج ۷ ، ص ۲۷۵ - ۲۷۷ . (۲) مصحح کتاب «المطالب العالیة» در پاورقی بر این عبارت گوید : این استدلال مناسب با عقل مؤلف نیست . ولكن بهتر است گفته شود : این اعتراض مناسب با عقل مصحح بوده و کلام رازی صحیح است و اعتراض مصحح وارد نیست . (۳) «المطالب العالیة من العلم الإلهی» ج ۷ ، ص ۱۳۱ . ودر جای دیگر گوید : من در یک مسأله فلسفی با یک مشکل مواجه شدم و پدرم را در خواب دیدم و مشکل مرا برطرف کرد سپس گوید : «سمعت أنّ «الفردوسی» الشاعر لما صنّف کتابه المسمی بـ «شاهنامه» على اسم السلطان محمود بن سبکتکین ، وأنّه ما قضی حقّه كما يجب وما راعاه كما يليق بذلك الكتاب ، ضاق قلب الفردوسی ، فرآى فى المنام «رستم» ، فقال له : إنّك قد مدحتنى فى هذا الكتاب كثيراً ، وأنا فى زمرة الأموات فلا أقدر على قضاء حقّك ، ولكن اذهب الى الموضع الفلانى واحفر فيه ، فإنّك تجد فيه دفيناً فخذ . فكان الفردوسی الشاعر يقول : إنّ رستم بعد موته أكثر كرمًا من «محمود» حال حياته . وأيضاً سمعت أنّ أصحاب أرسطاطاليس كل ما [كذا والصحيح كلّما] أشكل عليهم بحث موضوع ذهبوا إلى قبره وبحثوا فى تلك المسألة ، فكانت المسألة تنفتح والإشكال يزول» (۱). ۵ - امام محمد غزالی : قبلاً کلام او را از کتاب «إحياء علوم الدين» نقل کردیم ، واز تکرار آن خودداری کرده خواننده محترم را به آن ارجاع میدهم . ودر کتاب «الأدب فى الدين» ضمن آداب دخول مدینه منوره گوید : «یکی از آداب مسجد النبى (صلی الله علیه وآله وسلم) آنست که نزد قبر آن حضرت بروی گویا که آن حضرت را می بیند و آهسته با او تکلم نماید . وابتدا به سلام نماید ... وهنگام بیرون رفتن پشت خود را به قبر نکند» (۱). پاورقی (۱)

«المطالب العالیة من العلم الإلهی» ج ۷، ص ۲۲۸. ۶- شیخ سید حیدر آملی: وی پس از آنکه می گوید تمام قوانین الهی مبتنی بر رعایت زمان و مکان و برادران است فرموده است: «وعند التحقيق ما وضعت صلاة الجماعة والجمعة والحج والاعیاد وزيارة الأنبياء والرسل والأئمة (عليهم السلام) إلّا لأجل اجتماع هذه الثلاثة، لأن الصلاة في الجماعة مثلاً مشتملة على هذه الثلاثة، لأن المكان الذي يصلون فيه الجماعة هو مكان مخصوص موسوم ببيت الله تعالى. والزمان هو الوقت المعین الذي لا تحصل الصلاة بدونه. والإخوان هم المسلمون المجتمعون في هذا المكان. وإذا حصلت هذه الثلاثة فلا بد من إجابة دعائهم وقبول طاعتهم، وقس على ذلك الحج والأعياد والزيارات وجميع العبادات» (۲). ۷- میرداماد: ایشان معتقدند که نفس ناطقه از دو جهت علاقه تدبیری با بدن دارد، یکی از جهت ماده بدن و دیگری از جهت صورت جوهریه آن، وبا مرگ ارتباط تدبیری روح با بدن از جهت صورت جوهری آن قطع می شود به همین جهت صورت آن بدن عوض می شود. اما ارتباط روح با ماده آن محفوظ می ماند. وبه همین جهت روح بوسیله همین بدنی که متلاشی شده است می تواند کسب خیر نماید، وروح زوّر هنگام زیارت قبور مثل آینه صیقلی داده شده است که نور از هر کدام به دیگری منعکس خواهد شد. پاورقی (۱) «الأدب فی الدین» چاپ شده همراه کتاب «المنقذ من الضلال» ص ۱۷۲. (۲) «جامع الأسرار ومنبع الأنوار» ص ۲۸۴، ۲۸۵. عبارت میرداماد چنین است: «فأما أمر الزیارات وإتيان قبور الأصفياء ومراقد الصالحين والاستمداد من أرواحهم الأمریة ونفوسهم النوریة، والاستضاء بالإشراقات العقلية في مشاهدتهم القدسية فمنفرع عن أصل آخر. وهو أن النفس الناطقة معدن سنخ جوهرها مدينٌ عالم العقل، وموطن جوهر ذاتها أرض قدس الملكوت، وسلطانها على البدن الهيولاني بالعلاقة التدبيرية من سبيلين: أحدهما من حيث المادة الشخصية المنحفظة البقاء بشخصيتها، مادامت السموات والأرض. والآخر من حيث شخص الصورة الجوهرية البدنية الكائنة الفاسدة. فبالموت تبطل العلاقة التدبيرية، بالقياس إلى بدنها الشخصية من حيث الصورة. فأما علاقتها بالقياس إليه من حيث مادته الباقية في انقلابات الصور المتواردة عليها فغير فاسدة البقاء أبداً. وتلك العلاقة الباقية من حيث المادة مرجحة ارتجاع وكر البدن واستيناف التعلق بالصورة المماثلة لهذه الصورة عند الحشر الجسداني بإذن الله سبحانه. فإذن تلك العلاقة الباقية بهذا البدن الشخصي من حيث المادة ملائكة احتلاب الفيض واصطياد الخير بزيارة القبور وإتيان المشاهد. ثم اجتماع أنفس الزائرين المشرقة بالأنوار الإلهية والأضواء الملكوتية له فوائد جمية في هذا الباب، كالمرایا الصقيلة المستنيرة التي تتعكس أشعة الأضواء منها ويتضاعف شروق الأنوار عليها، حيث لا تطيقها العيون العمشة الضعيفة. قال علامة المتشككين وإمامهم في كتاب المطالب العالیة...» (۱). سپس کلام فخر رازی را نقل کرده است که قبلاً آنرا ملاحظه نمودید، به همین جهت از نقل دوباره آن خودداری شد. ۷- صدر المتألهین: ملا صدرا که به حق بزرگترین فیلسوف جهان اسلام بشمار می رود ابتکارات زیادی در فلسفه دارد، وهر کدام از آن نظرات منشأ تحول ونقطه عطفی در فلسفه اسلامی بشمار می روند. یکی از این نظرات جدید او اثبات اتحاد عاقل به معقول است. وی روز جمعه هفتم جمادی الاولی سال ۱۰۳۷ قمری از روستای کهک قم به زیارت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) مشرف می شود و این مسأله برای او روشن می گردد. وی در حاشیه کتاب اسفار گوید: «كنت حين تسويدى هذا المقام بکهک من قرى قم، فجنّت إلى قم زائراً لبنت موسى بن جعفر سلام الله عليهما مستمداً منها وكان يوم جمعة فانكشف لى هذا الأمر بعون الله تعالى» (۲). ۹- ملا هادی سبزواری: صدر المتألهین در فصل سوم باب اول سفر نفس می فرماید: «وقتی نفس از بدن مفارقت نمود گاهی آن بدن باطل و مضمحل شده و گاهی نفس یک صورتی در آن باقی می گذارد که طبیعت آن ماده را حفظ می نماید». حاج ملا هادی سبزواری در تعلیقات خود بر اسفار گوید: «حق آنست که نفس چنین صورتی را در بدن باقی می گذارد و علت زیارت قبور نیز چیزی جز این نیست» (۱). پاورقی (۱) «القبسات» ص ۴۵۵، ص ۴۵۶. (۲) «دروس اتحاد عاقل به معقول»، ص ۱۰۸. وشاهدی که برای کلام این دو فیلسوف می توان آورد بدن برخی از اولیاء خداست که پس از گذشت چند قرن از وفات آنان هنوز بدنشان سالم است مثل آنچه که درباره اصحاب کهف، بدن مطهر حرّ بن زیاد ریاحی، شیخ صدوق، علامه مجلسی و... رضوان الله تعالی علیهم - نقل شده است. ۱۰- امام خمینی: ایشان در تعلیقات خود

بر شرح فصوص الحکم قیصری می فرمایند: «استادم عارف کامل شاه آبادی مدّ ظله فرمود: می توان گفت پس از مرگ علاقه روح به بدن هنوز باقی است زیرا بدن خانه و محلّ نشو و نموّ آن بوده است و به همین جهت مردگان را در همین دنیا نیز می توان زنده نمود مثل داستان عزیّر که در قرآن مجید آمده است، گرچه می توان ادعا نمود که زنده کردن به معنای تمثّل به بدن حسی یا مثالی نیز می باشد»، سپس امام خمینی می فرماید: «آنچه را ایشان ابتداءً بیان کردند مرحوم میرداماد در رساله فارسی که منسوب به ایشان است نیز اشاره نموده است، و سر زیارت اموات در آن نهفته است، وی آنگونه که به . دهنم است فرموده: نفس دارای دو علاقه و ارتباط با بدن است: ارتباطی صوری، و ارتباطی مادی. و مرگ باعث می شود که ارتباط صوری آن قطع شود اما ارتباط مادی آن محفوظ می ماند و به همین جهت زیارت اموات تشریع شده است» (۱). پاورقی (۱) «الحکمة المتعالیة» معروف به اسفار، ج ۸، ص ۴۹. آنچه را امام خمینی به عنوان «رساله فارسی» نقل کرده و آنرا منسوب به میرداماد دانسته است علیرغم تفحص زیاد پیدا نکردم، و احتمال قوی آنست که همان کلام «قبسات» میرداماد باشد که در خاطر شریف ایشان با رساله فارسی اشتباه شده باشد و ما قبلاً کلام قبسات را نقل کردیم. بهر حال آنچه را که امام خمینی رضوان الله علیه از میرداماد نقل کرده است آنرا قبول داشته است و لذا هیچگونه نقد یا اشکالی متوجه آن نساخته است. ضمناً در کتابهای عرفان نظری نیز بحث زیارت قبور عنوان شده و مورد تأیید همه عرفای بزرگ است مثلاً محی الدین ابن عربی زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را لازم شمرده و گوید ایمان بدون آن کامل نیست (۲). و در جای دیگر این شعر را نقل کرده است که: ولولا زیارة قبر النبی لکنتم کسائر من قد ترا (۳) این شعر داستانی زیبا و خواندنی دارد درباره تولیت داود بن عیسی بن موسی و مقایسه بین دو شهر مدینه منوره و مکه مکرمه، و گوینده شعر عیسی بن عبد العزیز سعلبوس است برای اطلاع از آن به فتوحات رجوع شود (۴). پاورقی (۱) «تعلیقات علی شرح فصوص الحکم»، ص ۱۷۵. (۲) «الفتوحات المکیة» ج ۱۱، ص ۲۳۰، باب ۷۲. (۳) همان مدرک ص ۲۴۱. (۴) همان مدرک از ص ۲۳۲ الی ۲۴۶.

تعلیقات بر رساله «زیارت قبور»

الفصل الأول: فی ...

فخر رازی عنوان این فصل را «برهانهای اثبات نفس ناطقه» قرار داده است. ظاهر این عنوان آنست که تنها می خواهد اثبات نفس ناطقه نماید، و لکن با توجه به آنکه تمام برهان هائی که در این فصل ذکر شده اند تجرّد نفس را نیز اثبات می کنند می توان ادعا نمود که مؤلف در این فصل دو چیز را در نظر داشته است: اثبات وجود روح. اثبات تجرّد آن. و هیچکدام از این دو بحث کفایت از دیگری نمی کند. به همین جهت رازی برهان هائی را انتخاب کرده است که هر دو مدّعا را اثبات نمایند. ضمناً نفس اسمهای مختلفی دارد که به برخی از آنها اشاره می شود: معمولاً در کتابهای اخلاقی و فلسفی از آن به «نفس» یاد می شود، و گاهی آنرا «روح» می نامند زیرا حیات بدن بر آن توقف دارد. و گاهی آنرا «عقل» می گویند زیرا معقولات را درک می کند گرچه در واقع ادراک کار و عمل نفس است نه خود آن. و گاهی آنرا «قلب» گویند زیرا دارای تحول و دگرگونی و حالات مختلف می باشد. گرچه گاهی این کلمات در بعضی کتابها در معناهای دیگری نیز بکار رفته اند. لازم بود فخر رازی پیش از شروع در بیان دلیل بر اثبات نفس ناطقه تعریف آنرا ذکر می نمود. تعریف نفس: خواجه نصیر در شرح اشارات نفس را اینگونه تعریف کرده است: «کمال اول لجسم طبیعی آلی ذی حیاة بالقوة» (۱) یعنی نفس کمال اول جسم طبیعی است و آن جسم طبیعی آلت و وسیله صدور افعال او باشد و صاحب حیات بالقوه باشد. فخر رازی نیز در کتاب «النفس والروح» (۲) و نیز «المباحث المشرقیة» (۳) تعریفهائی برای نفس ذکر کرده است که بسیار شبیه به تعریف خواجه می باشد. مرحوم نراقی در تعریف نفس فرموده: «نفس جوهری ملکوتی است که برای کارهای خود بدن را به خدمت می گیرد و حقیقت و ذات انسان به اوست و بدن با همه اعضای خود وسیله ای برای

اوست» (۴). بهرحال نفس همان چیزی است که از آن به «من» یا «جان» تعبیر می شود و تعریف و شناخت دقیق آن متعسر است. نکته دیگر آنست که فخر رازی عنوان بحث را «برهانهای اثبات نفس ناطقه» قرارداد، صفت «ناطقه» برای نفس گاهی قید توضیحی است و گاهی احترازی. در کتابهای اخلاق «نفس ناطقه» را در مقابل «نفس غضبیه» و «نفس شهویه» قرار میدهند و مقصودشان از «ناطقه» پاورقی (۱) «شرح الاشارات والتنبیها» ج ۲، ص ۲۹۰. (۲) «کتاب النفس والروح و شرح قواهما» ص ۲۷. (۳) «المباحث المشرقیه» ج ۲، ص ۲۳۱ الی ۲۳۷. در پاورقی این کتاب نکات بسیار جالبی در تعریف نفس آمده است. (۴) «جامع السعادات» ج ۱، ص ۲۸. قید احترازی است. در کتابهای اخلاق از قوای نفس به «نفس» تعبیر می شود مثلاً می گویند انسان دارای سه نفس مطمئنه و لواحه و اماره است، در حالیکه اینها قوای و افعال نفس می باشند نه نفسهای مختلف. مقصود فخر رازی از «نفس ناطقه» معنای منطقی و فلسفی است یعنی ناطق در اینجا به معنای فصل انسان بکار رفته است و اصلاً توجه به معنای اخلاقی آن نمی باشد. بله اشکالی ندارد که مقصود او از «نفس ناطقه» احتراز از «نفس فلکی» یا «نفس نباتی» و «نفس حیوانی» باشد. بهرحال او کاری به جنبه اخلاقی نفس و نیز نفس سماوی و نباتی وارضی در این رساله ندارد. نکته دیگر آنکه رازی در این رساله ده دلیل بر اثبات نفس ناطقه ذکر کرده است، اما هرگز مقصود او انحصار ادله اثبات نفس به این ده دلیل نمی باشد، زیرا در کتابهای دیگر خود دلیل های دیگری نیز ذکر کرده است که در اینجا نیاورده است. و شاید بتوان گفت ادله و براهین اثبات وجود نفس انسانی و نیز ادله تجرد آن از صد دلیل عقلی تجاوز نماید. مخصوصاً اگر کتابهای فلسفی و کلامی و اخلاقی مورد تفحص قرار گرفته واستدلالات آنها بر این دو مسأله جمع شود. و اما ادله نقلی و آیات و روایات و خوابها و مکاشفات و... در مورد این مسأله واقعاً غیر قابل احصاء و شمارش است. فخر رازی در این رساله برای اثبات وجود یا تجرد نفس از دلیل های نقلی استفاده نکرده است، اما در مسأله بقاء نفس پس از هلاک بدن به سراغ ادله نقلی رفته است. و همان ادله نقلی، وجود و تجرد نفس را نیز اثبات می کنند. بهرحال عذر فخر رازی نیز روشن است زیرا او بناء بر اختصار داشته و نخواسته که تمام جوانب مسأله را بصورت گسترده مورد بحث قرار دهد. و تنها برای آنکه بتواند مسأله زیارت قبور را بصورت فلسفی تفسیر نماید به این مباحث به قدر ضرورت پرداخته است برای پی بردن به اهمیت مسأله وجود و تجرد نفس همین نکته کافی است که صدر المتألهین رأس تمام منکرات و گناهان و انحرافات را در انکار تجرد نفس دانسته است (۱). الشخص من حیث هو هو باق. اولین دلیلی را که رازی برای اثبات نفس ذکر کرده است از طریق شکل دوم منطق می باشد، صورت قیاس چنین است: الشخص من حیث هو هو باق. لاشیء من اجزاء البدن باق. فالشخص من حیث هو هو غیر البدن. البته بهتر بود که فخر رازی نتیجه قیاس را اینگونه بیان کند: فالشخص من حیث هو هو لیس من اجزاء البدن. زیرا اولاً- نتیجهای را که رازی بیان کرده است موجب معدولۀ المحمول است، در حالیکه باید نتیجه شکل ثانی سالبه محصله باشد. وثانیاً موضوع کبری را بصورت دقیق محمول در نتیجه قرار نداده است. پاورقی (۱) «مفاتیح الغیب» از ملا صدرا، ص ۶۰۴. اثبات صغری. شاید کسی ادعا کند که بقاء انسان بدیهی است و در اینصورت صغری احتیاج به اثبات ندارد، و فخر رازی نیز چون معتقد بوده است که این مقدمه بدیهی است دیگر نیازی به اثبات آن نداشته و لذا در توضیح دلیل تنها به اثبات کبری پرداخته است. بهرحال این مسأله که: هر انسانی خودش خودش است و این تغییر نمی کند و همیشه خود را ثابت و باقی می داند، بدیهی است و فکر نمی کنم کسی در آن تردید داشته باشد تا احتیاج به اثبات داشته باشد. و بر فرض که نظری باشد به آسانی می توان آنرا اثبات نمود مثلاً هر انسانی گذشته خود را بیاد می آورد و می داند که آنچه که الآن است همان شخص سابق است. پس انسان از آن جهت که اوست همیشه باقی است. و اما اثبات کبری: بدن انسان از منی و خون پدید آمده است و این دو گرم و مرطوب هستند، و همیشه شیء گرم باعث می شود که اجزاء شیء مرطوب تبدیل به بخار شده و نابود شود، به این جهت بدن انسان همیشه در حال تحلیل و ضعف است و احتیاج به غذائی دارد که بدل ما یتحلل یا جایگزین آنچه نابود می شود گردد. پس اجزاء بدن باقی نیستند. از طرف دیگر گاهی یک انسان چاق و سپس لاغر می شود پس معلوم میشود که بدن بقاء و ثبات

ندارد. پس چون انسان باقی است و بدن باقی نیست معلوم میشود انسان غیر از بدن است (۱).

الثانی قد یعلم نفسه

توضیح این دلیل آنست که هنگام صحبت یا فکر کردن درباره چیزی که برای ما مهم است می گوئیم: «شنیدم...» یا «فکر می کنم...» و در این موقع از هر چیز مادی غفلت داریم، حتی از بدن و تمام اعضای ظاهری و باطنی آن غافل هستیم، بطوری که هیچ گونه توجهی به دست یا مغز یا قلب خود نداریم اما در عین حال از خود غفلت نداریم. وامکان ندارد که یک چیز در آن واحد هم مورد توجه باشد و هم مورد غفلت، زیرا تناقض پیش می آید. بنابر این خود انسان چیزی غیر از بدن و قلب و مغز می باشد (۲). ضمناً برهان تجربی ابن سینا درباره کسیکه گویا دفعه در هوای آزاد آفریده شده و از همه چیز غافل است ولی از خود غفلت ندارد (۳)، اصل و منشأ این دلیل فخر رازی می باشد. پاورقی (۱) برای توضیح بیشتر این دلیل رجوع شود به «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص ۳۷، «المباحث المشرقیة» ج ۲، ص ۲۳۹، «شرح العیون فی شرح العیون» ص ۱۹۸، «التفسیر الکبیر» ج ۹، ص ۹۱، «المطالب العالیة» ج ۷، ص ۱۰۱. (۲) به «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص ۴۰ و «التفسیر الکبیر» ج ۹، ص ۹۱ و «المطالب العالیة» ج ۷، ص ۱۰۵. رجوع شود. (۳) توضیح این دلیل در «المباحث المشرقیة» ج ۲، ص ۲۳۸ آمده است.

الثالث: القوة العاقلة

بدن و قوای آن بر عکس نفس و قوای آن می باشند، مثلاً در کهولت سن بدن و قوای آن رو به ضعف می روند، اما فهم و ادراک که از قوای نفس است قوی می شود. و در سن نوجوانی بدن قوی و ادراک او ضعیف است. پس اگر نفس مادی بود باید در قوت و ضعف تابع بدن باشد (۱). در اینجا این سؤال پیش می آید که: چرا برخی از افراد پیر یا مریض وقتی بدن آنان ضعیف شده است ادراکات آنان نیز ضعیف می شود. در پاسخ آن باید به فرق بین کارها و ادراکاتی که در نفس است اما وابسته به جسم است و افعال خود نفس که برای انجام آنها احتیاج به جسم ندارد توجه داشت. برای توضیح بیشتر به کتابهای مفصل رجوع شود (۲).

الرابع: الأفكار والأنظار توجب...

فخر رازی در این دلیل چهارم می گوید یک چیز در آن واحد نمیتواند هم سبب کمال و هم سبب نقصان یک چیز باشد. از طرف دیگر فکر باعث حرارت و خشک شدن مغز می گردد و در نتیجه بدن را فاسد می کند و در عین حال فکر سبب کمال نفس می شود زیرا با فکر نفس در تعقلات خود از قوه به فعلیت می رسد و علوم کسبی را بدست می آورد، و نفس کامل می گردد، پس معلوم می شود نفس غیر از بدن است (۱). پاورقی (۱) رجوع شود به «جامع السعادات» ج ۱، ص ۸، و نیز «مفاتیح الغیب» ملا صدرا، ص ۵۲۶. (۲) مثل «المباحث المشرقیة» ج ۲، ص ۳۷۸. در آنجا این دلیل را به شکل سوم منطق ارجاع داده است.

الخامس: النفس تُدرک...

این دلیل را معمولاً در کتابهای فلسفی برای اثبات وجود ذهنی ذکر می کنند، و در غیر از این رساله ندیده ام کسی آنرا دلیل بر اثبات نفس ناطقه و تجرد آن قرار دهد، و این از ابداعات و نوآوریهای فخر رازی است. در این دلیل گفته می شود که نفس انسان صورت کوهها و دریاها را می تواند تصور کند، و این صورتهای احتیاج به محلی دارند که در آن نقش بندند. از طرف دیگر وقتی این صورتهای ذهن انسان می آیند هرگز کوچک نمی شوند بلکه با همان وسعت و بزرگی که دارند به ذهن می آیند. و این روشن است که شیء بزرگ نمی تواند بر شیء کوچک نقش بندد. پس باید یک محل دیگری وجود داشته باشد که غیر مادی بوده و

این صورتها بر آن نقش بندند ، تا انطباع کبیر در صغیر لازم نیاید . پاورقی (۱) «المباحث المشرقیه» ج ۲ ، ص ۳۸۱ «المطالب العالیه» ج ۷ ، ص ۱۱۹ «التفسیر الکبیر» ج ۹ ، ص ۹۲ .

السادس : کل جسم إذا ..

توضیح دلیل ششم آنست که : یک جسم نمی تواند شکلها و صورتهای مختلف را بپذیرد ، زیرا هر صورتی که بر آن نقش بسته است باید زایل گردد تا بتواند شکل دیگری را قبول کند . مثلاً جسمی که شکل مثلث دارد نمی تواند مربع گردد مگر آنکه شکل مثلث بودن را از دست بدهد تا مربع گردد ، ویا وقتی که یک تصویر بر کاغذی نقش بسته است آن کاغذ عکس دیگری را نمی تواند بپذیرد مگر با از دست دادن تصویر قبلی . از طرف دیگر نفس انسانی صورتهای مختلفی از محسوسات و معقولات را در یک لحظه می پذیرد ، بدون آنکه لازم باشد صورتی از آن زایل شود تا صورت دیگر را بپذیرد . بلکه هر صورتی را که پذیرفت آمادگی و قدرت و قوت بیشتری برای پذیرش صورت دیگر پیدا می کند . ولذا هر چه انسان ریاضت فکری و مطالعه بیشتر داشته باشد قدرت او برای فراگیری نیز بیشتر می گردد . بنابر این معلوم شد که نفس انسانی مادی نیست . ابن مسکویه در کتاب اخلاقی خود «تهذیب الاخلاق» این دلیل را بخوبی شرح داده است (۱) و مرحوم نراقی نیز از او پیروی نموده است (۱) . پاورقی (۱) «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» ص ۲۹ . ضمناً این نکته قابل توجه است که دلیل سوم ، چهارم ، پنجم و ششم که فخر رازی آنها را به عنوان چهار دلیل مستقل مطرح نموده است قابل ارجاع به یک دلیل میباشد . به این بیان که : وقتی نفس را با هر جسمی مقایسه می کنیم معلوم می شود که احوال هر کدام ضد دیگری است مثلاً جسم نمی تواند دو صورت مختلف را بپذیرد و مگر آنکه یکی را از دست بدهد تا دیگری را بپذیرد ، اما نفس چند صورت را می تواند بپذیرد . و نیز بدن تصویر جسم های بزرگ را نمی تواند بپذیرد اما نفس آنها را می پذیرد ، و نیز فکر باعث کمال نفس و ضعف بدن می گردد یعنی اثرش بر نفس و بدن متضاد می باشد . و همچنین انسان پس از چهل سالگی بدنش رو به ضعف و نفس او رو به کمال می رود . از طرف دیگر برخی از انسانهایی که از نظر ظاهری ضعیف و لاغر هستند دارای روح و نفس بزرگی هستند که هیچ حادثهای نمی تواند آنان را زمین زند ، و بعضی انسانها بر عکس آنان بوده از نظر ظاهری قوی ولی از نظر روحی و نفسانی بسیار ضعیف النفساند . همچنین اکل و شرب زیاد باعث کم شدن عقل و معرفت ، و ریاضت و جهاد نفس باعث رشد عقل و معرفت می شود . و نیز موقع خواب بدن انسان ضعیف ولی نفس او قوی می باشد . پاورقی (۱) «جامع السعادات» ج ۱ ، ص ۵ . با توجه به آنچه گفتم معلوم می شود که احکام نفس کاملاً بر عکس احکام بدن و سایر اجسام است ، پس معلوم می شود که نفس چیزی است غیر مادی ، و به همین جهت هیچکدام از احکام ماده را نمی پذیرد (۱) .

السابع : الإنسان یضیف جمیع ...

این دلیل یکی از معروفترین دلیل های اثبات نفس ناطقه انسانی است . توضیح دلیل : هر انسانی می گوید : «با دستم گرفتم» ، «با پایم رفتم» ، «با زبان خودم گفتم» ، «به گوش خودم شنیدم» ، «فکرم» ، «خیالم» ، «مغزم» ، «قلب من» و... در تمام این موارد دست ، پا ، زبان ، گوش ، فکر ، خیال ، مغز و قلب را به خود نسبت داده است . پس معلوم می شود در انسان چیزی است که جامع همه این اعضا و ادراکات آنهاست . و هیچکدام از اعضای بدن جامع چنین ادراکاتی نیست . مثلاً کار گوش فقط شنیدن است نه گفتن ، و کار زبان تکلم است نه دیدن و... بنابر این انسان که از آن به «من» تعبیر می شود چیزی ما ورای بدن میباشد . شیخ رئیس این دلیل را در رساله معرفه النفس خود ذکر کرده است ، و حضرت استاد آیه الله حسن زاده آملی ادام الله برکات فخر رازی در این دلیل می گوید : علم و حیات و قدرت صفاتی هستند که احتیاج به محل دارند و خود بخود و مستقلاً وجود ندارند ، و محل این صفات نمی

تواند جسم یا جسمانی باشد، پس باید یک محلی وجود داشته باشد که غیر جسم و جسمانی بوده و محل این صفات باشد. پاورقی (۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به «کتاب النفس و الروح و شرح قواهما» ص ۴۰ «التفسیر الکبیر» ج ۹، ص ۹۲. وجوده الشریف آن رساله را در کتاب «سرح العیون» بصورت کامل نقل فرموده است (۱).

الثامن : لو كان محلّ الحیاء والعلم ...

سپس برای توضیح و اثبات آنکه محلّ این صفات نمی تواند جسم و جسمانی باشد می گوید: اگر همین بدن جسمانی محلّ این صفات باشد یا آنکه به تک تک اجزاء بدن علم و حیات و قدرت تعلق می گیرد یا به بعض آنها تعلق می گیرند. و هر دو قسم باطل است. پس بدن نمی تواند محلّ این صفات باشد. اما بطلان قسم اول: اگر این صفات به تمام اجزاء بدن تعلق گیرند لازم می آید که تک تک اجزای بدن دارای علم و حیات و قدرت باشند، و در این صورت یک انسانی که دارای یک علم و یک حیات و یک قدرت بود باید دارای چند حیات و چند علم و چند قدرت بشود و به یک انسان نگوئیم عالم، جاندار، قدرتمند. بلکه به یک نفر باید بگوئیم: عالمان، جانداران، قدرتمندان. و بطلان این کلام روشن است. و اگر کسی تصور کند که وقتی انسان یک علم و حیات دارد آن علم یا حیات به تمام اجزای بدن تعلق می گیرد در این صورت لازم می آید که یک صفت واحد به محلهای زیاد و مختلف تعلق گیرد. و این نیز باطل و محال است. پاورقی (۱) «سرح العیون فی شرح العیون»، ص ۱۹۹. اما بطلان قسم دوم: اگر این صفات به بعضی از اجزای بدن تعلق گیرند نه به تمام اجزاء، در این صورت یک انسان را نسبت به یک چیز می توان هم عالم و هم جاهل دانست، و همچنین یک انسان را در آن واحد و نسبت به یک چیز هم قادر و هم عاجز بشمار آورد، و تضاد بلکه تناقض داشتن این جملات بر کسی پوشیده نیست. بنابر این معلوم شد که محلّ این صفات نمی تواند جسم یا جسمانی باشد (۱).

التاسع : کلّ ما هو سبب للکمال ...

این دلیل در واقع به همان دلیل ششم برگشت می کند، و ما قبلاً یک دلیلی را ذکر کردیم که جامع دلیل سوم و چهارم و پنجم و ششم بود، و این دلیل نیز ذیل همان دلیل قرار می گیرد. گر چه مستقل قرار دادن هر یک از این ادله نیز هیچ اشکالی ندارد. پاورقی (۱) برای توضیح بیشتر این دلیل رجوع شود به «کتاب النفس و الروح و شرح قواهما» ص ۳۳ «المباحث المشرقیة» ج ۲، ص ۳۸۷ «جامع السعادات» ج ۱، ص ۶. بهر حال فخر رازی در این دلیل ادعا می کند که احکام نفس و بدن متضاد و متعکس هستند، آنچه موجب کمال نفس است سبب ضعف بدن می باشد و نیز آنچه سبب کمال بدن است موجب ضعف نفس می شود. مثلاً زهد و ریاضت نفس و خواب موجب ضعف یا تعطیل شدن بدن می گردند اما سبب قدرت نفس و حتی اطلاع آن بر علم غیب می گردند. و بر عکس آن شکم بارگی و پُر خوری است که سبب تقویت بدن و ضعف نفس و ضعف ادراک می گردد. پس معلوم می شود که نفس غیر از بدن مادی است. مثل الرياضة. ریاضت به معنای ورزش است، اما در اینجا به معنای فرهیختگی است یعنی ریاضت نفس و تهذیب آن. در «فرهنگ الرائد» آمده است: «الرياضة: ورزش، فرهیختگی، حال و صفات ناپسند را کنار گذاشتن و به جای آن متصف به صفات نیک گردیدن، خلوت گزینی و عبادت، در اصطلاح صوفیه عبارتست از تهذیب نفس به وسیله دست کشیدن از خواستنی ها و پرداختن به عبادت» (۱). کما قال أفلاطون: البطنة يذهب الفطنة. فخر رازی این کلام را از افلاطون نقل کرده است، و منبعی برای آن مرحوم خوانساری در شرح حدیث سوم گوید: پری شکم از طعام منع می کند فکر را، زیرا که سبب گرانی بدن و غلبه بخار بر دماغ گردد و با آن حال فکر و تأمل میسر نباشد (۵). پاورقی (۱) «فرهنگ الفبائی الرائد» ج ۱، ص ۸۹۰. برای توضیح این دلیل نهم به «التفسیر الکبیر» ج ۹، ص ۹۲ رجوع شود. نیافتم ولی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که: لَا تَجْتَمِعُ الْفَطْنَةُ وَالْبَطْنَةُ (۱) = زیرکی با شکمبارگی جمع نمیشود. لَا فِطْنَةَ مَعَ بَطْنَةٍ (۲) = با شکم بارگی زیرکی وجود

ندارد. الْبِطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ (۳) = شکم بارگی زیرکی را از بین می برد. الْبِطْنَةُ تَحْجُبُ الْفِطْنَةَ (۴) = شکم بارگی حجاب زیرکی میشود.

العاشر: الله تعالى فرد ...

این دلیل را در غیر از کتابهای فخر رازی نیافتم، گرچه فخر رازی این دلیل را در تفسیر خود به دیگران نسبت داده است (۶). این دلیل از طریق شکل دوم منطق بیان می گردد: عالم به خدا فرد است هیچ جسمی فرد نیست پاورقی (۱) «شرح غرر و درر آمدی» ج ۶، ص ۳۷۰، ش ۱۰۵۷۲. (۲) همان مدرک، ج ۶، ص ۳۶۱، ش ۱۰۵۲۸. (۳) همان مدرک، ج ۱، ص ۹۴، ش ۳۴۵. (۴) همان مدرک، ج ۱، ص ۱۷۲، ش ۶۵۲. (۵) همان مدرک، ج ۱، ص ۹۴. (۶) «التفسیر الکبیر» ج ۴، ص ۱۶۶. پس عالم به خدا جسم نمی باشد. واگر کبری را عوض کرده و بگوئیم: هیچ حلول کننده در جسمی فرد نیست. نتیجه قیاس این می شود که: پس عالم به خدا حلول کننده در جسم نمی باشد. صحت این قیاس متوقف بر اثبات دو مقدمه آن است. اما اثبات کبری بسیار واضح و روشن بلکه بدیهی است، زیرا هر جسمی باید مرکب از اجزای مختلف باشد، و لا اقل از آنکه هر جسمی مرکب از ماده و صورت است. پس هیچ جسمی فرد نمی باشد، و همچنین است حلول کننده در جسم. و اما اثبات صغری، فخر رازی دلیل روشنی بر آن اقامه نموده است، و ظاهراً خواسته است از راه اتحاد عاقل و عقل و معقول آنرا ثابت کند، به این بیان که: خداوند متعال فرد و بسیط است و این مسأله روشن است. از طرف دیگر خدای متعال معلوم انسان است و معلوم با علم و عالم اتحاد دارد پس عالم نیز فرد و بسیط است. ولکن این بیان به این نحو کاملاً غلط و باطل بلکه مستلزم محال می باشد. زیرا اولاً خدای متعال برای هیچ انسانی معلوم به علم حصولی نمی باشد، و علم پیدا کردن به او نوعی احاطه به اوست (ولا یحیطون به علماً) (۱) و خدای نامحدود در ظرف ادراکی محدود انسان قرار نمی گیرد. بله انسان علم حضوری به وجود خدای متعال دارد، به عبارت دیگر علم به هستی او داریم نه به چیستی او. پاورقی (۱) سوره طه، آیه ۱۱۰. ثانیاً مقصود از اتحاد عالم با معلوم و عاقل با معقول این است که نفس انسانی با معلوم با لذات متحد می گردد نه با معلوم بالعرض. صورتهای ذهنی انسان معلوم بالذات او می باشند، و اشیاء و موجودات خارجی معلوم بالعرض هستند، و هیچ عاقلی معتقد به اتحاد عاقل با موجودات خارجی نمی باشد. در این تردیدی نیست که هر تصویری که از خدا در ذهن انسان بیاید انسان با آن تصور اتحاد دارد ولی اولاً آن تصور غلط است زیرا آنچه به ذهن بشر بیاید آن خدا نیست. و ثانیاً این اتحاد با آن صورت ذهنی است. و ثالثاً اتحاد با خداوند به همان ظاهر اتحاد چیزی غیر از حلول و اتحادی نیست که درویشان حلولیه به آن معتقدند و کفر محض می باشد. بله امکان دارد کلام فخر رازی را توجیه کرده و بگوئیم مقصود این است که خدای متعال واحد و بسیط من جمیع الجهات است. و خداوند متعلق علم حضوری انسان می باشد، یعنی انسان علم حضوری به وجود مقدس او دارد، و چون معلوم، واحد است علم به او نیز واحد است زیرا بین علم و معلوم تضایف است. و عالم با این علم حضوری اتحاد دارد نه با خود معلوم خارجی که ذات مقدس خداوند باشد، پس در این صورت عالم به خداوند فرد و بسیط می باشد. و چون جسم هیچ گاه بسیط نیست پس عالم به خداوند باید مجرد و غیر جسمانی باشد.

تعلیقات فصل دوم

فخر رازی در فصل اول با ده دلیل ثابت نموده که نفس غیر از بدن است. و این ادله هم وجود نفس ناطقه انسانی و هم تجرد آنرا اثبات می نمود. و ارتباط این فصل اول با موضوع بحث که زیارت قبور و اموات است بسیار روشن است. زیرا فایده هائی که برای زائر ذکر خواهد شد و نیز فایدههای مربوط به شخص زیارت شده کاملاً بر وجود و تجرد نفس توقف دارند همانگونه که در آینده روشن خواهد شد. اکنون در فصل دوم به بحث از علم نفس به جزئیات پرداخته و آنرا اثبات می نمایم. و چون در فصل چهارم

ارتباط نفس را با بدن و خاک داخل قبر بیان می کند باید در اینجا علم نفس به جزئیات را اثبات کند. النفس عالمه بالجزئیات لانه ... در اینجا فخر رازی یک دلیل برای اثبات آنکه نفس علم به جزئیات و کلیات دارد ذکر نموده است ، توضیح دلیل : وقتی انسان می تواند تصدیقی را ساخته و به آن حکم نماید که ابتداء موضوع و محمول یا محکوم و محکوم علیه را کاملاً تصور نموده باشد. زیرا حکم کردن بر مجهول مطلق محال است . و تصدیق به ثبوت چیزی بر چیزی ممکن نیست مگر بعد از تصور طرفین آن . پس باید در انسان یک قوهای وجود داشته باشد که بتواند موضوع و محمول را تصور کند . و چون گاهی می گوئیم : «سیبی که رنگ قرمز دارد طعم آن شیرین است» - و موضوع و محمول هر دو محسوس بوده ، اما یکی مربوط به حس بینائی است و دیگری مربوط به چشیدن - باید در انسان یک قوهای باشد که بتواند هم مبصرات را درک کند و هم مطعومات را ، پس آن قوه باید بتواند تمام محسوسات پنج گانه را درک کند و حواس پنج گانه خادم و وسیله او باشند . و معلوم است که حواس پنج گانه فقط جزئیات را درک میکنند نه کلیات را . از طرف دیگر گاهی می گوئیم : «هذا الشخص انسان» یا «زید انسان است» موضوع این قضیه یک امر جزئی و محسوس است اما محمول آن کلی است ، پس باید در انسان قوه ای باشد که مدرک این فرد جزئی و نیز مدرک آن معنای کلی انسان باشد ، پس نفس انسان چیزی است که محسوسات و معقولات و جزئیات و کلیات را درک می کند (۱). فإن قيل : لم لا يجوز ... این اشکال متوجه دلیلی که در متن رساله ذکر شد نمی باشد ، بلکه این اشکال مربوط به آن است که فخر رازی فرمود «النفس عالمه بالجزئیات» . وبا این جمله : «فإن قيل ...» می خواهد دلیلی بیاورد برای اثبات آنکه نفس علم به جزئیات ندارد ، توضیح این دلیل آن است که : اگر آفت یا آسیبی به عضوی از اعضای بدن انسان برسد افعال و کارهای مربوط به آن عضو باطل می گردد ، مثلاً- وقتی چشم آسیب بیند بینائی از بین می رود و یا اگر مغز آسیب بیند قوه خیال یا ذاکره یا مفره انسان از کار باز می ماند . اما وقتی که این اعضای بدن سالم باشند نفس انسان آن ادراکات را خواهد داشت . و از اینجا معلوم می شود که همین قوای جسمانی هستند که سبب ادراک نفس می شوند ، و این ادراکات جزئیه مربوط به همین اعضای مادی بدن است . پس نفس علم به جزئیات نداشته بلکه علم به جزئیات اختصاص به اعضا و حواس ظاهری و باطنی (اجزای مغز) بدن دارد ، و تنها قوای جسمانی ادراکات جزئی دارند . پاورقی (۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به «النجاة» ص ۷۰۲ «المباحث المشرقیة» ج ۲ ، ص ۳۴۵- ۳۴۶ «المطالب العالیة من العلم الالهی» ج ۷ ، ص ۲۷۶ «التفسیر الکبیر» ج ۴ ، ص ۱۶۷ . این دلیل را فخر رازی به عنوان دومین دلیل کسانی که معتقدند نفس علم به جزئیات ندارد در کتاب «المباحث المشرقیة» نقل کرده است (۱). قلنا : إدراکاتها حاصله ... در پاسخ به اشکال فوق فخر رازی به جواب نقضی قناعت کرده ، و می گوید : پاورقی (۱) «المباحث المشرقیة» ج ۲ ، ص ۳۵۱ . هنگام خواب که همه حواس ظاهری تعطیل می باشند باز نفس ادراکات خود را دارد ، وجه بسا موقع خواب به رنگ یا طعم چیزی توجه دارد . پس معلوم می شود که نفس انسانی جزئیات را درک می کند و ادراک جزئیات مربوط به قوای جسمانی نیست . و جواب حلی اشکال آنست که نفس در کارهایی که به توسط این آلات و قوای جسمانی می خواهد انجام دهد احتیاج به سلامت اعضا و حواس دارد ، و اگر این حواس آسیب بینند آن کار نفس نیز مختل می شود . اما نفس در کارهایی که بدون توسط این آلات انجام می دهد حتی اگر چه آن کارها امور محسوس و جزئی باشند مثل ادراک رنگ یا طعم چیزی احتیاج به این قوای جسمانی ندارد . بنابر این اصل آن ادعا که نفس علم به جزئیات دارد صحیح می باشد .

تعلیقات فصل سوم

فی بقاء النفس مع هلاک البدن .

برای این مسأله عنوانهای مختلفی ذکر شده است ، گاهی از آن به «مسأله خلود نفس» تعبیر می شود ، و گاهی می گویند : «با مرگ

بدن نفس نمی میرد»، و گاهی می گویند «با فساد بدن عنصری نفس فاسد نمی شود»، و گاهی عنوان را «بقاء نفس پس از هلاکت بدن» قرار می دهند. و این اختلافات در تعبیر، اختلافی در مدعا و استدلال پدید نمی آورد. فخر رازی معتقد است که در این مسأله احتیاج به استدلال جدیدی نیست و همان ادله مجرد نفس این مسأله را نیز اثبات می کنند. زیرا فساد و متلاشی شدن از عوارض اجسام و مرکبات است، و چیزی که ماده و مرکب نباشد متلاشی شدن نیز در آن معنا ندارد. قبلاً معلوم شد که نفس غیر از بدن است و بدن دارای تبدیل و تغییر است ولی نفس باقی است، و نفس در بقاء خود محتاج به بدن نیست پس با از بین رفتن بدن نفس از بین نمی رود. بنابر این همان ده دلیلی که در فصل اول برای اثبات وجود و مجرد نفس ناطقه ذکر شد دلیل بر مدعای این فصل سوم نیز می باشند. همچنانکه در هر کتاب فلسفی یا کلامی هر دلیلی که برای اثبات بقاء نفس پس از هلاک بدن اقامه کرده‌اند در واقع آن دلیل دلیل بر مجرد نفس ناطقه انسانی نیز می باشد. مدعای ما در این فصل آنست که نفس گر چه حادث است و ازلی نمی باشد اما ابدی بوده و قابل فناء و زوال نیست، و این مدعا احتیاج به هیچ دلیل جدیدی ندارد.

وهذا منّا کذب بنصوص القرآن .

فخر رازی معتقد است که مهمترین دلیل این مسأله سخنان انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) است و ادله عقلی آن تنها دلیلهای اقناعی می باشند (۱). به همین جهت در همه کتابهای خود برای این مسأله از ادله نقلی بصورت گسترده سود برده است. کقوله تعالی: لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً (۲). این آیه مربوط به شهدای جنگ بدر و اُحد است، و ظاهر آیه آنست که آن شهداء زنده می باشند. فخر رازی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه این احتمال را پذیرفته است که شهدای بدر و اُحد هم اکنون زنده‌اند. و پس از ذکر دو دلیل برای آنکه انسان چیزی غیر از این بدن است می گوید: نفس یا جسم مخصوصی است که در بدن سریان دارد مثل آتش در زغال، و روغن در کنجد، و گلاب در گل؛ و یا آنکه جوهر قائم به نفسی است که جسم و جسمانی نیست. بهر حال با مرگ بدن آن نفس در حالیکه زنده است از بدن جدا میشود و بنابر این مسأله ثواب و عقاب در قبر نیز کاملاً روشن می گردد. سپس چند آیه شریفه و برخی از احادیث را نیز شاهد آورده است (۱). پاورقی (۱) رجوع شود به پاورقی «المباحث المشرقیه» ج ۲، ص ۴۱۲. (۲) سوره آل عمران: ۳، آیه ۱۶۹. و در کتاب «النفس والروح» گوید: «قرآن مجید دلالت میکند بر اینکه انسان پس از موت بدن طبیعی زنده بوده و عاقل می باشد و همین آیه مورد بحث را نقل کرده و سپس گوید: واضح است که بدن پس از مرگ حیاتی ندارد ولی آیات شریفه قرآن دلالت می کنند بر اینکه انسان پس از مرگ باقی است، پس معلوم می شود که انسان همان بدن یا اعضای مادی او نیست» (۲). شبیه همین کلام را فخر رازی ذیل آیه شریفه ۱۵۴ سوره بقره نیز عنوان کرده است (۳). و قوله تعالی: یا أیتها النفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک (۴). این آیه شریف دربارہ کسانی است که به شناخت خدا نائل شده و با ذکر و یاد او به اطمینان و آرامش رسیده‌اند. بسیاری از مفسران از این آیه شریفه استفاده کرده اند که نفوس انسانی قدیم هستند و ارواح پیش از اجساد وجود داشته اند (۵). ولی صحیح آنست که گفته شود پاورقی (۱) «التفسیر الکبیر» ج ۹، ص ۹۱. (۲) «کتاب النفس والروح و شرح قواهما» ص ۴۳. (۳) «التفسیر الکبیر» ج ۴، ص ۱۶۵. (۴) سوره فجر: ۸۹، آیه ۲۷. (۵) مثل بیضاوی در «انوار التنزیل» ج ۲، ص ۵۵۹، و فخر رازی نیز در «التفسیر الکبیر» ج ۳۱، ص ۱۷۸ از عدهای آنرا نقل کرده است. اگر این آیه شریفه مربوط به پیش از خلقت انسان در دنیا بوده و مقصود از «ارجعی الی ربّک» رجوع به دنیا و بدن انسانی باشد در این صورت آیه تنها دلالت دارد بر تقدم خلقت ارواح بر اجساد، نه بر قدیم بودن ارواح. و اگر آیه شریفه مربوط به پس از مرگ باشد همانگونه که روایات نیز بر آن دلالت دارد معنای آیه آنست که نفسی که از بدن جدا شده است مورد خطاب واقع شده و به او گفته می شود به پروردگارت برگشت کن. گر چه این احتمال نیز وجود دارد که «رب» در این آیه به معنای بدن باشد که هنگام قیامت محشور می شود. بهر حال دلالت بر بقای نفس بدون بدن دارد. فخر رازی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه به بحث از مجرد نفس پرداخته و

دو دلیل اول فصل اول همین رساله حاضر را ذیل این آیه شریف نقل کرده و نتیجه گرفته است که نفس و حقیقت انسان همان ذاتی است که با کلمه «من» به آن اشاره میشود، و آن جوهری غیر جسمانی است و با بدن تفاوت دارد و با هلاک بدن زایل و نابود نمی گردد (۱). و در کتاب «النفس والروح» گوید: این آیه دلالت می کند بر آنکه نفس با مرگ بدن نمی میرد بلکه از بدن به عالم قدس برمی گردد (۲). پاورقی (۱) «التفسیر الکبیر» ج ۳۱، ص ۱۷۷. (۲) «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص ۴۴. فکقولہ تعالی: النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً (۱). این آیه مربوط به آل فرعون است و به روشنی دلالت بر ثبوت عذاب قبر دارد، و ادامه آیه شریفه (و یوم یقوم الساعه اَدْخِلُوا آلَ فرعون اَشَدَّ الْعَذَابِ) (۲) مربوط به عذاب قیامت بر آل فرعون است. و وقتی عذاب قبر بر آل فرعون ثابت شود برای دیگران نیز ثابت خواهد بود (۳). ضمناً در کتاب «المطالب العالیة» ادله نقلی بیشتری برای این موضوع نقل کرده است (۴). پاورقی (۱) سوره غافر: ۴۰، آیه ۴۶. (۲) سوره غافر: ۴۰ - آیه ۴۶. (۳) برای توضیح بیشتر رجوع شود به «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص ۴۳، و «التفسیر الکبیر» ج ۲۷، ص ۷۲؛ «الاربعون حدیثاً» از شیخ بهائی، ص ۳۴۸، ذیل حدیث ۳۹. (۴) «المطالب العالیة من العلم الإلهی» ج ۷، ص ۱۲۹.

تعلیقات فصل چهارم

الفصل الرابع: فی فواید لزیارة القبور.

در این فصل چهارم فخر الدین رازی به موضوع رساله پرداخته است. و سه فصل قبلی در واقع مقدمه برای این فصل بوده اند. در این فصل چهارم سه فایده برای زائر و سه فایده برای زیارت شده بیان می نماید.

الأول: أن الإنسان إذا شاهد القبر ...

اولین فایده‌های که از زیارت قبور به زائر می رسد یک فایده اخلاقی است. حب دنیا منشأ همه مفسد و گناهان است و زیارت قبور برای از بین بردن حب دنیا بسیار مؤثر بوده و انسان را متوجه آخرت و کناره گیری کننده از دنیا می کند. آری، یاد مرگ موجب زهد در دنیا و توجه به آخرت می گردد. کسیکه به یاد مرگ و قبر باشد همه سختی های دنیا بر او آسان می گردد، زیرا متوجه می شود که: اولاً این سختی ها ماندنی نیستند. و ثانیاً مرگ از همه این مصیبتها سخت تر است. یاد مرگ دلها را سوزانده، چشمها را گریان و شهوتها را می میراند. کسیکه به زیارت قبور می رود اگر با حالت فکر و تأمل باشد و غفلت را از خود دور کند می فهمد که ثروت اندوزان ثرویشان برای آنان سودی نداشته و هرگز مرگ را از آنان دور ننموده، و هرگز از احوال و سختی های قبر و قیامت رهایی نیافتند. فراموش نکنیم که تنها نصیب و بهره ما از دنیا یک کفن است، بنابر این دنیا آنقدر ارزش ندارد که همه تلاش و همت خود را متوجه آن سازیم. ورام بن ابی فراس که از علمای بسیار بزرگ اخلاق است گوید: «جنازه و مقبره بهترین موعظه هستند بشرط آنکه تصور کنید که خود شما در آن هستید» (۱). روزی عمر بن عبد العزیز بر قبر ستانی می گذشت وقتی قبرها را دید گریه کرد و گفت: اینها قبر پدران و مادران ماست که در دنیا اسیر لذتهای فریبنده آن بودند و اکنون همنشین خاک می باشند سپس بقدری گریست که غش نموده و پس از به هوش آمدن گفت: به خدای سوگند کسی را سعادت مند تر از آن نمی دانم که در قبر گرفتار عذاب الهی نشود، و کفنی که در این خاک پوسیده و تباه نمی شود عمل صالح و تقوای الهی است (۲). مرحوم آشیخ عباس قمی نیز در بعضی آثار خود بحث مفصلی درباره عبرت گرفتن از قبر مطرح نموده است (۳). غزالی گوید: «قیل لعلی کرم الله وجهه: ما شأنک جاورت المقبره؟ قال: «إني أجد هم خير جيران، إني أجد هم جيران صدق، يكفون الألسنة ويذكرون الآخرة» یعنی به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گفته شد: چرا مجاور و همنشین قبرستان شده ای؟ حضرت فرمود: اینان پاورقی

(۱) «تنبيه الخواطر و نزهة النواظر» معروف به «مجموعه ورام» ج ۱، ص ۲۸۳. (۲) همان مدرک، ج ۲، ص ۲۳۸. (۳) «منازل الآخرة» ص ۲۱. را بهترین همسایگان یافتیم، اینان همنشینان درستی هستند، زبان خود را باز داشته غیبت نمی کنند، و انسان را به یاد آخرت می اندازند» سپس گوید: ربیع بن خثیم در خانه خود قبری ساخته بود و هرگاه احساس قساوت در دل خود می نمود مدتی داخل آن قبر می خوابید و سپس این آیه شریفه را تلاوت می کرد (ربّ ارجعون لعلی أعمل صالحاً فیما ترکْتُ) (۱) و چند بار آنرا تکرار نمود، سپس می گفت: ای ربیع تو را بر گرداندیم پس اکنون عمل کن» (۲). بهر حال هدف اصلی از زیارت قبور باید عبرت گرفتن از احوال مردگان باشد، غزالی گوید: «زيارة القبور مستحبة علی الجملة للتذكر والاعتبار، وزيارة قبور الصالحين مستحبة لأجل التبرک مع الاعتبار» (۳). فیض کاشانی نیز فرموده است: «مقصود از زیارت قبور برای زیارت کنندگان عبرت گرفتن است، و برای شخص زیارت شده سود بردن به دعای زائرین است، پس سزاوار است که زائرین از دعای بر خود و بر میت غافل نشوند. و راه تحصیل عبرت آنست که در دل خود تصور کند که مرده است و در یکی از این قبرها قرار داشته و اجزای بدنش متلاشی شده و چگونه از آن خارج خواهد شد و این سرنوشت به زودی گرفتار او می شود» (۴). پاورقی (۱) سوره مؤمنون: آیه ۹۹ و ۱۰۰. (۲) «احیاء علوم الدین» ج ۶، ص ۱۶۹. (۳) همان مدرک، ج ۶، ص ۱۷۴. (۴) «المحجّة البیضاء» ج ۸، ص ۲۹۲. قرطبی که از فقهای بزرگ مالکی در قرن هفتم بوده است پس از نقل دو حدیث درباره آنکه زیارت قبور موجب زهد در دنیا و به یاد آخرت بودن می گردد گوید: «عالمان معتقدند هیچ چیزی برای دلها بهتر و مفیدتر از زیارت قبور نیست، مخصوصاً اگر آن دلها دارای قساوت باشند و باید آنرا با حضور در مجالس موعظه و یاد مرگ و مشاهده مردگان معالجه نمود. اما تأثیر زیارت قبور از همه اینها بیشتر است، و سود بردن به آن سزاوارتر است. پس باید زیارت قبور را با همه آداب و سنت هایش انجام داد، تنها به فکر طواف بر قبرها نباشد بلکه قصد قربت و اصلاح فساد قلب خود و سود رساندن به میت بوسیله قرآن خواندن را داشته باشد، به صاحب آن قبرها سلام کرده و بداند که سرنوشت او نیز مثل صاحبان همان قبرها است» (۱). با توجه به آنچه گذشت معلوم شد که زیارت قبور: اولاً موجب عبرت است، و انسان را از خواب غفلت بیدار کرده که فریب دنیا را نخورد و بداند زهد در دنیا بهترین سرمایه برای آخرت است. ثانیاً یاد مرگ را در دل انسان زنده می کند، و توجه به مرگ آثار تربیتی بسیار زیادی در زندگی انسانها دارد، و شاید در دین مقدس اسلام پس از توجه به حضور دائمی خداوند و اینکه عالم محضر خدا است هیچ عاملی برای جلوگیری از گناه مهمتر از توجه به معاد نباشد. پاورقی (۱) «التذکره فی أحوال الموتی وأموال الآخرة» ج ۱، ص ۲۵-۲۷. ثالثاً موجب کوتاه شدن آرزوهای غیر الهی می گردد. در روایات اسلامی از طول الأمل و آرزوهای بلند نکوهش شده است. و توجه به مرگ و زیارت قبور این آرزوهای باطل را از ذهن و خاطر انسان پاک می نماید. رابعاً باعث دور شدن قساوت دل از انسان میگردد. به همین جهت دین سفارش زیاد نموده است که عیادت مریض، تشییع جنازه، یاد مرگ و آخرت و قبر و سؤال نکیر و منکر و تلقین و زیارت قبور داشته باشید و ثواب زیادی را برای آن نقل نموده است (۱). ضمناً اهمیت فوق العاده خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه را نباید فراموش کرد که امام (علیه السلام) پس از تلاوت آیه شریفه: (الهاکم التکاثر حتی زرم المقابر) آن خطبه را ایراد نمودند (۲). ابن ابی الحدید گوید: «به خدای سوگند من بیش از پنجاه سال است که این خطبه را بیش از هزار بار خوانده‌ام، و در هر مرتبه‌ای که آنرا خواندم آثار آن در تمام وجودم ظاهر گردید، و هیچ سخنی مثل این سخن دارای تأثیر نبوده است، سپس برخی از اشعار و حکایتها درباره مردگان را نقل کرده است» (۳). در اینجا دو حکایت از کسانی که مواظب بر زیارت قبور بوده اند نقل می کنیم: پاورقی (۱) «جامع الأخبار» چاپ سنگی، فصل ۱۳۲، ص ۱۹۳. (۲) «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۱، ص ۳۳۸. (۳) «شرح نهج البلاغه» ج ۱۱، ص ۱۵۳. حکایت اول: «شیخ بهائی به زیارت بعضی از ارباب حال که در مقبرهای از مقابر اصفهان مأوا گزیده بود رفت، آن شخص عارف به شیخ گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم، و آن امر این است که: دیدم جماعتی جنازه ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع، و رفتند. پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشاء

نمود، متحیر ماندم، به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد، که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است می رود نزد آن قبر، پس رفت تا رسید به آن قبر. من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر، پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد. پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می رود بر اثر آن جوان. تا رسید به آن قبر و پنهان شد. پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد، بد حال و بد هیئت، با بدن مجروح، واز همان راهی که آمده بود برگشت. من عقب او رفتم و از او خواش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید. گفت: من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم، که ناگاه این سگی که دیدی آمد، و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حق صحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند، و مرا مجروح کرد چنانچه می بینی، و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر با او بمانم بیرون آمدم و او را وا گذاشتم. چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود: راست گفتی فحن قائلون بتجسّد الاعمال و تصوّرها بالصورة المناسبة بحسب الأحوال یعنی ما به تجسّم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقدیم» (۱). حکایت دوم: از مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی نقل شده است که می فرمود: «اساتید اخلاق و سیر و سلوک من به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و جمعه بروم در قبرستان تخت فولاد اصفهان و در عالم مرگ و ارواح تفکر کنم. عادت من این بود که شب پنجشنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت بین قبرها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکر می نمودم و بعد چند ساعت استراحت نموده، و سپس برای نماز شب و مناجات بر می خاستم و نماز صبح را می خواندم و پس از آن به اصفهان می آمدم. می فرمود: شبی از شبهای زمستان هوا سرد بود و برف می آمد، من به قبرستان تخت فولاد رفتم، به یک حجرهای رفتم تا چند لقمه ای غذا بخورم و استراحت کنم، در این حال جنازهای را از اصفهان آورده در آن مقبره گذاردند، و شخصی مشغول تلاوت قرآن شد تا اینکه صبح آمده و جنازه را دفن نمایند. پاورقی (۱) «منازل الآخرة» ص ۵۳ - ۵۴. من همین که دستمال را باز کرده و می خواستم مشغول غذا خوردن شوم، دیدم که ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند، چنان گرزهای آتشین بر سر او میزدند که آتش به آسمان زبانه می کشید، و فریادهائی از این مرده بر می خاست که گوئی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می کرد، و قاری قرآن هیچ اطلاع نداشت و آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت مشغول بود. من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید، اشاره کردم به صاحب مقبره که در را باز کن من می خواهم بروم، زبانه قفل شده بود، گفت: آقا هوا سرد است، در بین راه گرک هست. به ناچار خارج شده و با سختی زیاد خود را به اصفهان رساندم و تا یک هفته مریض بودم» (۱). این دو نمونه برای تذکر و عبرت کافی است. واز این داستانها درباره کسانی که مقید به زیارت قبور بوده و عبرتهای بزرگی بدست آورده اند در طول تاریخ و در کتابهای مربوط به معاد بسیار زیاد وجود دارد. سعدی گوید: پاورقی (۱) «معاد شناسی» ج ۱، ص ۱۴۰. آنچه نقل شد همراه با تلخیص بود، در آن کتاب چند نمونه دیگر شبیه به حکایت فوق نیز وجود دارد. نشاط جوانی ز پیران مجوی که آب روان باز ناید به جوی چو دوران عمر از چهل در گذشت مزین دست و پا کآبت از سر گذشت ببايد هوس کردن از سر بد که دور هو سبازی آمد بسر کسانی که دیگر به غیب اندرند بیایند و بر خاک ما بگذرند دریغا که فصل جوانی برفت به لهُو و لعب زندگانی برفت دریغا که مشغول باطل شدیم ز حق دور ماندیم و غافل شدیم جوانا ره طاع امروز گیر که فردا جوانی نیاید ز پیر دو بیتم جگر کرد روزی کباب که می گفت گویندهای با رَباب: دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت بر آید که ما خاک باشیم و خشت» (۱)

الثانی: أن الإنسان یری من کان ...

یکی دیگر از فایدههای بسیار مهم زیارت قبور که به زائر برمی گردد ایجاد رغبت در دین است. زیرا وقتی زائر به قبرستان می رود

می بیند افراد ثروتمند و کسانیکه پادشاهان دنیا بدهاند هیچ کس نزد قبر آنان نمی رود، و قبر آنان مندرس بوده و کسی برای آنان دعا یا ترحمی ندارد. اما قبور علما و افراد صالح و متدین مورد توجه و رغبت مردم بوده و به زیارت آن می روند. پس معلوم می شود که دین و عمل صالح حتی در این دنیا بر حکومت و پادشاهی دنیا ترجیح دارد تا چه رسد به آخرت. و نتیجه آنکه شخص زائر رغبت به دین و علم پیدا کرده و علاقه به دنیا از دل او کنده می شود. فخر رازی نیز در تفسیر خود گوید: «إِنَّ النَّاسَ يَزُورُونَ قُبُورَ الشَّهَدَاءِ وَيَعْظُمُونَهَا...» (۲) مردم همیشه قبور شهداء را زیارت نموده و آنها را تعظیم می نمایند. سعدی گوید: «پاورقی (۱) «بوستان سعدی» ص ۱۸۶. (۲) «التفسير الكبير» ج ۴، ص ۱۶۵. خبر داری ای استخوانی قفس که جان تو مرغی است نامش نفس چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید دگر ره نگرده به سعی تو صید نگه دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که بگذشت و عالم گذاشت میسر نبودش کز و عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی برفتند و هر کس درود آنچه کشت نماند بجز نام نیکو و زشت (۱)

الثالث: أن الإنسان قد يعرف...

سومین فایده‌های که فخر رازی برای زیارت قبور ذکر نموده است یک فایده اعتقادی است. توضیح این فایده آنست که انسان با دلیلهای عقلی می داند که خداوند متعال واجب الوجود و علت بر تمام موجودات بوده و قدرت او عام است و شامل تمام موجودات می شود بطوری که «لا- مؤثر فی الوجود الا- الله تعالی». و تمام موجودات دیگر ممکن الوجود و معلول او هستند، و هر معلولی ربط محض و کاملاً وابسته به خدای متعال است. پس دلیل عقلی می گوید تمام موجودات مقهور قدرت و ربوبیت الهی هستند. ولی می بیند بسیاری از مردم فریفته مال و قدرت و حکومت‌های دنیا شده و در برابر خداوند متعال هیچگونه تواضع و فروتنی ندارند، و آنچه را انسان می بیند بر خلاف آن چیزی است که دلیل عقلی بر آن راهنمایی می کرد. اما وقتی انسان به زیارت قبور می رود می بیند همه طاغوتها و پادشاهان و ظالمان که خود را تحت قدرت الهی ندانسته و مطلق العنان بوده اند اکنون اسیر خاک شده و همه آنان مقهور قدرت الهی هستند. پاورقی (۱) «بوستان سعدی» ص ۱۸۸. پس زیارت قبور باعث می شود که آنچه را انسان با دلیل عقلی بدست آورده بود تقویت شود، و حس انسان به کمک و تأیید دلیل عقلی و اعتقادات بشتابد. در اینجا این نکته قابل توجه است که فایده اول و دومی که فخر رازی ذکر نمود جنبه اخلاقی داشتند اما این فایده سوم جنبه اعتقادی دارد. و این سؤال به ذهن می آید که اعتقاد از اهمیت بیشتری برخوردار است، پس لازم بود که فایده سوم به جای فایده اول ذکر می شد و فایده اخلاقی پس از آن ذکر می شدند. اما نباید از یاد برد که اعتقادات گرچه مقدم بر اخلاق هستند اما اخلاق مقدمه برای اعتقادات می باشد، و از طریق اخلاق به اعتقادات می توان پی برد. و اگر شخصی واقعاً به تمام مسائل اخلاقی پای بند باشد حتماً اعتقادات او مستحکم خواهد شد، و اگر کسی در مسائل اخلاقی دچار ضعف و فتور و سستی گردد حتماً اعتقادات او نیز متزلزل خواهد شد. بهرحال رابطه اخلاقی با اعتقادات یک رابطه متقابل می باشد به همین جهت مقدم داشتن مسائل اخلاقی بر مباحث اعتقادی اشکالی نداشته بلکه عین صواب است. الأول: أن نفس الزائر... فخر رازی در اینجا سه فایده برای اموات ذکر کرده است. با زیارت قبور علاوه بر فایده‌ها و نتایجی که متوجه زیارت کننده می گردد سه فایده نیز شامل میت یا شخص زیارت شده می گردد. فایده اول: آنست که هنگامی که زائر مشغول دعا و تضرع به خدا است همه حجاب‌های ظلمانی از او برطرف می گردد و نور جمال و جلال الهی را مشاهده می کند. و چون این دعا و تضرع زائر نزد قبر میت می باشد پس نفس زیارت کننده ارتباط محکمی با نفس آن میت پیدا می کند و در اینصورت انواری که از عالم قدس الهی به روح زائر می رسد به روح آن میت نیز منعکس شده و او نیز از آن بهره می برد، مثل آنکه نور خورشید به آینه بتابد و از آن آینه به محل خاصی از سقف منعکس گردد. و در حدیث آمده است که: «إِنَّ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَى عَشَائِرِكُمْ وَأَقَارِبِكُمْ مِنَ الْمَوْتَى» (۱) اعمال شما بر اموات از خویشاوندان شما عرضه می گردد. بنابر

این وقتی زائر نزد قبر یک میت مشغول دعا باشد حتی اگر چه برای خودش دعا کند نه برای میت باز هم آن دعا برای میت مفید بوده و او از آن دعا بهره مند خواهد شد. الثانی: انّ النفس المفارقة... فایده دوم: وقتی نفس زائر با نفس میت ارتباط پیدا کرد همانند دو آینه متقابل خواهند بود که شعاع از هر کدام در دیگری منعکس خواهد شد و هر چه که در یکی از آنها تجلی کرده است در دیگری نیز متجلی خواهد شد. در فایده اول بحث درباره کمال نفس زائر بود و اینکه هنگام دعا و تضرع شعاع از نفس زائر به نفس میت افافیه می شود، و مقصود از شعاع همان شعاعی است که بر اثر دعا و تضرع در نفس زائر پدید آمده است. اما در فایده دوم بحث درباره کمال نفس زائر و مزور هر دو می باشد، و آنها مثل دو آینه صیقلی متقابل می باشند که هر چه در هر کدام نقش بسته است به دیگری سرایت می کند. در فایده اول تنها بحث از انعکاس شعاع از زائر به مزور بود، ولی در این فایده بحث از انعکاس شعاع از هر کدام به دیگری است. و در فایده اول فقط هنگام تضرع و دعای زائر را مورد بحث قرار داده است اما در این فایده دوم بحث از هنگام زیارت نیست بلکه هر شعاع و علمی که در هر کدام هست به دیگری سرایت می کند. پاورقی (۱) «التذکره فی احوال الموتی وأمور الآخرة» ج ۱، ص ۷۹. بیضاوی در تفسیر خود میگوید: «انّ الجواهر القدسیه کالمرایا المتقابله» (۱)، جوهرهای مجرد و غیر جسمانی مثل آینه های متقابل می باشند. زیرا معنای مقابله آنست که بین باصر و مبصر حجاب نباشد (۲) و بین مجردات هیچ حجابی نیست و هیچکدام از مجردات حجاب دیگری نمی شوند (۳). بنابر این هنگام زیارت و وقوع ارتباط بین نفس زائر و مزور هر دو از یکدیگر استفاده خواهند نمود. سپس فخر رازی به آیه شریفه «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (۴) استناد جسته است، و مقصود این است افرادی که از اصحاب الیمین هستند از هر کدام به دیگری سلام می رسد، و آنان را مقابل یکدیگر قرار داده بطوریکه هر یک از آنان از دیگری بهره می جویند مثل آیه شریفه «الْأَقِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» (۵). و در تفسیر این آیه شریفه اختلاف است که هنگام این سلام وقت مردن است یا وقت قیامت، و نیز خطاب در «لک» به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است یا به همان شخصی که از اصحاب الیمین بوده است. و از آیه استفاده می شود که پیامبر اکرم ما فوق اصحاب الیمین است (۱). پاورقی (۱) «أنوار التنزیل» ج ۲، ص ۵۵۹. (۲) «مجموعه مصنفات شیخ اشراق» ج ۲، ص ۱۳۴. (۳) همان مدرک، ج ۲، ص ۱۴۰. (۴) سوره واقعه: آیه ۹۰ و ۹۱. (۵) سوره واقعه: آیه ۲۶. فخر رازی ذیل این آیه شریفه در تفسیر خود بصورت مفصل به بحث از آن پرداخته است، ولی در تفسیر سوره والفجر گوید: «انّ اللارواح الشریفه القدسیه تكون کالمرایا المصقوله، فإذا انضم بعضها إلى البعض حصلت فیما بینها حاله شبيهه بالحاله الحاصله عند تقابل المرایا المصقوله من انعکاس الأشعه من بعضها على بعض، فيظهر فی کل واحد منها ما ظهر فی کلها، وبالجملة فيكون ذلك الانضمام سبباً لتکامل تلك السعادات، وتعاضل تلك الدرجات الروحانيه، وهذا هو المراد من قوله تعالى (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (۲) وذلك هو السعاده الروحانيه» (۳). یعنی روحهای شریف قدسی مثل آینه های صیقلی می باشند، بطوری که وقتی بعضی از آنها ضمیمه به بعضی دیگر شود حالتی شبیه آینه های متقابل پدید می آید، که شعاع از هر کدام به دیگری سرایت می کند پس در هر کدام ظاهر می شود همه آنچه در دیگری ظاهر شده است. خلاصه آنکه این انضمام سبب تکامل آن سعادت‌ها شده و درجات روحانی هر کدام بالا- می رود و همین مقصود از آیه شریفه (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (۱) «پس اگر از اصحاب یمین باشد پس درود اصحاب الیمین بر تو باد» می باشد و این همان سعادت روحانی است. پاورقی (۱) رجوع شود به «تفسیر ابو الفتوح رازی» ج ۱۱، ص ۲۹ «الجامع لاحکام القرآن» ج ۱۷، ص ۲۳۳ «تفسیر الکبیر» ج ۲۹، ص ۲۰۲. (۲) سوره واقعه: آیه ۹۰ و ۹۱. (۳) «تفسیر الکبیر» ج ۳۱، ص ۱۷۹.

الثالث: انّ النفس المفارقة قد حصل ...

سومین فایده‌های که فخر رازی ذکر کرده این است که: نفس مزور (میت) مفارق از ماده است، و نفس زائر مقارن ماده می باشد.

و هر کدام از این دو نفس از جهتی کاملاً از دیگری می باشد . اما نفس مفارق از این جهت که دیگر مشغول به تدبیر بدن نمی باشد هیچ مانعی از فراگیری همه علوم و معارف ندارد و معارف در آن نفس نقش می بندند ، و در آن تجلی می نمایند . در این دنیا ماده حجاب می باشد اما وقتی که نفس از بدن جدا می شود دیگر حجابی نداشته و لذا معارف در آن متجلی می شوند . و اما نفس مقارن با بدن (نفس شخص زائر) چون همراه با ماده است هنوز می تواند تکامل پیدا کند ، زیرا تکامل نوعی حرکت است و هر حرکتی احتیاج به قوه و استعداد و حامل حرکت دارد و این از خصوصیات ماده است و لذا در عالم قیامت اگر ماده به معنای حامل قوه و استعداد وجود نداشته باشد حرکت نیز نخواهد بود ، گرچه تکامل برزخی از مسلمات بوده و آنهم به جهت اینکه نوعی بدن مثالی یا برزخی که حامل قوه باشد در آنجا قابل تصور است . بهر حال چون نفس زائر مقارن با ماده است می تواند تکامل پیدا کند و یک کمالات کسبی را بدست آورد که نفس مزور نمی تواند بدست آورد ، زیرا نفس مزور مفارق از ماده بوده و این تکاملی را که نفس زائر دارد او ندارد هر چند شاید تکامل دیگری برای او قابل تصور باشد . پاورقی (۱) سوره واقعه : آیه ۹۰ و ۹۱ . و قبلاً در فصل دوم ثابت شد که نفس عالم به جزئیات است ، بنابر این نفس مفارق حتی پس از مرگ نوعی ارتباط با ماده بدن داشته و عالم به آن می باشد . پس وقتی که زائر نزدیک آن قبر برود آن نفس مفارق از آمدن این شخص زائر با خبر شده و این دو نفس هر دو با این اجزاء خاکی داخل قبر ارتباط پیدا می کنند ، و بدن میتی که در قبر است وسیله ارتباط و جمع شدن این دو نفس می باشد ، پس کمالات هر کدام به دیگری سرایت می کند .